

فکر زندگی ماهی نام

شماره پنجم

آذر ۱۳۹۸

- ماهانتهای آزی صفحه ۲
- تفاوت عشق و عشق ورزیدن صفحه ۷
- پراتیا ست سنگ را فراموش نکنیم صفحه ۱۰
- مسیر من (تجربه شیدا) صفحه ۱۲
- پرونده‌های آکاشیک صفحه ۱۳
- صداقت با خویشتن صفحه ۱۶
- عشق الهی صفحه ۱۸
- هیو (تجربه شیدا) صفحه ۲۵
- کالی صفحه ۲۶
- کینوا؛ خاویار گیاهی صفحه ۳۰
- غزلی از دیوان شمس صفحه ۳۲

ماهانتای ازلی

فرق مهم تعالیمِ اک با سایر تعالیم در این است که این تعالیم بسیار وسیع است و هیچ وقت در یک چهارچوب یا ساختار مشخص نمی‌گنجد. این تعالیم در هر دوره‌ای به یک شیوه‌ارایه شده است ولی هیچگاه در غالب مذهب در نمی‌آید. مثلاً زمانی پیام اک، یکتاپرستی بود. در آن دوران باستانی، شرایط ارواح به شکلی بود که روی به فتیشیسم و ساتانیسم و مترالیسم آورده بودند و نیاز به پرستش خدای یگانه برای ارتقای آگاهی جمعی بود. سوگماد استادان اک را فرستاد و ایشان سعی در آموزش یکتاپرستی نمودند. در اعصار دیگر نیز به همین شکل ولی به شیوه‌ای دیگر بوده است، یعنی با توجه به آگاهی جمعی، نوعی از آموزش توسط استادان اک به بشر ارایه شده است. ولی به سبک و روش‌های مختلف، تا ارواح را به سوی سوگماد هدایت شوند.

اما ماهانتای ازلی چیست؟ در تعالیم اک همواره صحبت از ماهانتا و ارتباط با او شده است، اما ما در تعالیم اک قرار است با چه چیزی ارتباط بگیریم؟ به چه روشی طی طریق کنیم؟ و در نهایت، تجربه‌ی خودشناسی و خدانشناسی را به چه شکلی می‌توانیم کسب کنیم؟

اول از همه باید بدانیم که سؤال این است که ماهانتای ازلی چیست؟ نه اینکه چه کسی است؟

انسان نمی‌تواند به ماهانتای ازلی شخصیت بدهد. حتی به صورت یک سمبل یا به صورت یک شکل خاص هم نمی‌شود ماهانتای ازلی را تصور کرد. مثلاً حافظ، ماهانتای ازلی را بدین شکل وصف کرده است:

«در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست»

ماهانتای ازلی یک شخصیت فیزیکی و قطب خاص نیست که او را در بیرون یا درون ملاقات کنیم و با او ارتباط بگیریم. ماهانتای ازلی هیچ نوع شخصیت و مخلوقی نیست. ماهانتای ازلی را نمی‌توان مخلوقی واحد تصور کرد مانند یک قدیس یا استاد.

سوگماد لایزال و ابدی است و داری دو جنبه‌ی اک و ماهانتای ازلی می‌باشد، که در اصل یکی هستند ولی کارکردهای متفاوتی دارند. در شریعت اول - فصل دوم در بخش جنبه‌های سه‌گانه‌ی سوگماد یا سه‌کالبد ماهانتا، ماهانتای ازلی چنین تعریف شده است:

"نخست حضور مطلق، ازلی و جاویدان ماهانتا که صدای خدا نام دارد و در قلب و کانون عشق و رحمت بسر می‌برد. این جنبه با هیچ یک از ارکان تثلیث مسیحیت، هندو و بودیسم قابل مقایسه نیست."

توضیح این مطلب با کلمات کمی سخت است ولی اگر به خواهیم به زبان انسانی توضیح دهیم، می‌توان گفت: زمانی که سوگماد روح را

فصلنامه
باشگاه

ماهانتای ازلی

بخاطر تخلف از قانون کبیر یا همان قانون بهاکتی به جهان‌های پایین تبعید کرد، وضعیت ماهانتای ازلی را بوجود آورد، چون روح پس از اینکه به جهانهای پایین فرستاده شد و ارتباطش با سوگماد قطع شد، نیاز به پل ارتباطی، راه، مسیر و نردبانی داشت تا بتواند مجدداً به منزل اصلی خود بازگردد. بنابراین وجه آموزشی خداوند که ماهانتای ازلی است بوجود آمد.

در اصل ماهانتای ازلی وجهی آموزشی خداوند و خود سوگماد است که در این وجه به آموزش و پرورش روح می‌پردازد. ماهانتای ازلی جنبه‌ی آموزش دهنده‌ی سوگماد است و از این نظر با یک متفاوت است. یک حیات دهنده، برپا دارنده و عشق است. آن جنبه‌ی دوم خداوند است که ما به عنوان صدا و نور مقدس خداوند می‌شناسیم.

ماهانتای ازلی روح را پرورش می‌دهد (مانند استاد در یک دانشگاه) تا از طریق یک بتواند، مجدداً به آن وضعیت آغازینی که بوده است، برگردد. در اینجا هیچ نوع شخصیتی نباید قرار بدهیم، در حالی که یک و ماهانتای ازلی هم یکی هستند. حد فاصلی وجود ندارد بلکه عملکرد آنها متفاوت است. ماهانتای ازلی هم خودش به دو بخش تقسیم می‌شود: یکی بخش نیرگونای خداوند و دیگری بخش ساگونای خداوند است. حتی از لحاظ آموزشی و جریان صوتی هم مجدداً دو بخش می‌شود: بخش وارناتمیک و بخش دهوناتمیک.



یک حیات دهنده و برپا دارنده‌ی آن است. خداوند از طریق یک عشقش را منتشر می‌کند، حیات را برپا می‌دارد و حفظ می‌کند و از طریق ماهانتای ازلی پرورش می‌دهد. برخی از مخالفین یک می‌گویند که پیروان یک استادشان را خدا می‌دانند و یک یک دین چند خدایی است. دانستن این نکته مهم است که ماهانتای ازلی مخلوق و شخصیت نیست، بلکه همان آگاهی خداوند است در مورد پرورش و تربیت روح. عملکرد ماهانتای ازلی فقط در تعالیم یک نیست و ما پیروان یک نباید خودمان را تافته‌ی جدا بافته بدانیم. این وجه از سوگماد برای پرورش تمامی ارواح می‌باشد.

بنابراین ماهانتای ازلی چیزی است که تمامی مخلوقات خدا از طریق آن پرورش می‌یابند. حالا هر مکتب، دین، فرقه، حتی ساتانیست، هر نوع علمی مانند اقتصاد، روانشناسی و... که باشد. این خود ماهانتای ازلی است یعنی هر چیزی که ما یاد می‌گیریم از طریق ماهانتای ازلی به شیوه‌ها و شکل‌های مختلف می‌باشد. هر انسان و مخلوقی که چیزی به او اضافه می‌شود، به عنوان یک واحد آگاهی است که می‌گذراند و یاد می‌گیرد و این از طریق عملکرد ماهانتای ازلی می‌باشد.

ماهانتای ازلی یک وجه بیکران و بی‌نهایت از سوگماد است که همواره در حال عملکرد است که مخلوقات خودش را به سمت خودش هدایت کند. پس در اصل این عملکرد استادی خداوند به عنوان ماهانتای ازلی است. عبارتی استاد، خود سوگماد است.

ما نباید دنبال شخص، مشایخ، استاد و این چیزها باشیم. اگر ما قرار باشد استاد حق در قید حیات را مورد پرستش و نیایش قرار دهیم، تعالیم یک تغییر ماهیت می‌دهد و تبدیل به فرقه مذهب می‌شود ولی تعالیم یک این ماهیت را ندارد. اگر شبدا به ماهیت ماهانتای ازلی آگاهی نداشته باشد و عملکرد او را نداند،

فکر بزرگ
باشنامه

ماهانتای ازلی

نمی‌تواند تعالیمِ اِک را ادامه دهد، زیرا دچار پرستش شخصیت می‌شود و به جای اینکه حضور خداوند را در زندگی خودش تجربه کند، دچار همان تأثیرات سابق می‌شود که در ادیان و مذاهب مختلف داشته است. کسی که استاد است، خود سوگماد است که از طریق ماهانتای ازلی کار می‌کند. ماهانتای ازلی استاد رباتارز، شمس تبریزی، پالچی و... نیست. ماهانتای ازلی خود خداوند است.

تمامی استادان اِک، نظام وایراگی و فرشتگان سکوت سعی می‌کنند شبدا را به ماهانتای ازلی ارتباط دهند و سپس خودشان را کنار می‌کشند تا ماهانتای ازلی عمل کند. شخصیت پرستی، یکی از مشکلاتی است که شبدا ممکن است درگیر آن شود و سوگماد و آگاهی ماهانتای ازلی را فراموش کند.



ماهانتای ازلی است که مقدّس می‌باشد نه استادان اِک. شبدا باید از شخصیت پرستی دور شود. وجه روحانی هر یک از استادان اِک مملو از آگاهی ماهانتای ازلی است ولی نباید استاد اِک را با ماهانتای ازلی اشتباه گرفت.

اولین اصلی که شبدا در طی طریق باید در نظر بگیرد، وجود ازلی ماهانتای ازلی است. وقتی ما به عنوان روح، وارد تعالیم اِک

می‌شویم، باید انضباط معنوی را رعایت کنیم. سوگماد برای پرورش روح و فراگیری مجدد قانون کبیر، سلسله مراتب معنوی را با نظم و سازمانی بسیار پیچیده و دقیق طراحی نمود که در رأس این نظام، ماهانتای ازلی است.

ماهانتای ازلی از سات نام، الخ پُروشا، آگام پُروشا و از تمامی فرمانروایان طبقات جهان‌های معنوی و جهان‌های تحتانی نیز بالاتر است، زیرا ماهانتای ازلی خود خداوند است.

سلسله مراتب معنوی به ترتیب آگاهی به شکل زیر است: خداوند، ماهانتا، فرشتگان صامت، سفیران روح، فرمانروایان طبقات، فرشتگان مشاور اعم از اربابان کارما و فرشتگان حامی و مشاور، اشکال مختلف حیات شامل نژادهای برتر تمدنهای مختلف مخلوقات خدا، بشر، حیوانات، گیاهان و جامدات، عناصر و انرژی.

این یک طبقه بندی نیست ولی برای درک بهتر این موضوع نیاز به طبقه بندی می‌باشد. پس در طریق اِک ابتدا ماهانتای ازلی است و آن است که به روح وصل می‌دهد. ولی ارواح نیرومندی هستند که از طرف سوگماد انتخاب می‌شوند و به مرحله‌ی استادی می‌رسند. ایشان وجهی فردی خودشان را حفظ می‌کنند. استاد رباتارز و سایر استادان اِک، وضعیت فردی خودشان را همیشه حفظ میکنند و خودشان را واسطه‌ای بین خداوند و ماهانتای ازلی قرار نمی‌دهند.

عملکرد آموزشی سوگماد در هر عصر و دوره‌ای از تاریخ متفاوت و دارای سبک نوینی نسبت به قبل می‌باشد. سوگماد آموزش‌هایش را از

باشنامه
فکر بزرگ

ماهانتای ازلی

طریق ماهانتای ازلی جاری می‌کند و یک روح خاص را در آن دوره انتخاب می‌کند و آن روح پیشرفته استاد زنده‌ی یک می‌شود. در اینجا ماهانتای ازلی به خودش شخصیت نمی‌گیرد بلکه در وجود آن فرد به صورت کامل تر و قوی‌تری حلول می‌کند و تجلی می‌یابد زیرا آن شخص با انضباط شدید به این مرحله از آگاهی رسیده است. اما شخصیت‌پذیری و تجلی آگاهی ماهانتا در وجود یک فرد به عنوان استاد زنده‌ی یک یا ماهانتا استاد زنده‌ی یک، از لحاظ آگاهی مقداری متفاوت می‌باشد. آگاهی ماهانتا استاد زنده‌ی یک خیلی وسیع‌تر از استاد زنده‌ی یک یا استاد حق در قید حیات می‌باشد، زیرا استاد حق در قید حیات واصل دوازدهم است ولی ماهانتا استاد زنده‌ی یک دو وصل بالاتر از استاد حق در قید حیات است. البته این مطالب و بحث "استاد زنده" در کتاب‌های یک با کلمات انسانی بیان شده است که خود باعث شبهه شده است و یا توسط گروهی به نوعی دیگر تفسیر شده است و در نهایت به شخصیت پرستی منجر شده است.

وقتی این آگاهی در شخصی حلول پیدا می‌کند و متجلی می‌شود، از طریق آن شخص یا آن فرد آموزش‌ها آرایه می‌شود. اما این دلیلی نمی‌شود که آن شخص ماهانتای ازلی است. ما پیروان یک باید به این تشخیص نائل شویم که وقتی ماهانتا استاد زنده‌ی یک دارد صحبت می‌کند، آیا در وضعیت روحانی صحبت می‌کند؟ یا در وضعیت فردی آموزش می‌دهد؟ استاد شمس در کتاب دندان ببر می‌گویند: «ما همه کاره‌ایم و هیچ کاره» جایی که می‌گویند ما همه کاره هستیم منظورشان این است که ایشان از وضعیت آگاهی ماهانتای ازلی عمل می‌کنند و در جایی که می‌گویند ما هیچ کاره‌ایم یعنی در وضعیت فردی خودشان هستند.

آگاهی ماهانتای ازلی در تمامی مخلوقات وجود دارد، اما همه‌ی مخلوقات به این امر آگاه نیستند و به این وضعیت آگاهی ماهانتایی نرسیده‌اند. تمامی پیروان یک تلاش می‌کنند به این وضعیت آگاهی ماهانتایی برسند. بقول مهدیس نظیر «همه‌ی ما

ماهانتاهای کوچکی هستیم در وجود ماهانتای ازلی». هر فردی خودش دارای وضعیت آگاهی ماهانتایی است ولی در سطح خودش. البته در اصل کالبدی وجود ندارد، تمامی روح‌ها و هستی در حوزه‌ی ارتعاشی ماهانتای ازلی هستند و ماهانتا یعنی سوگماد. ماهانتا سوگماد، الله، یهوه و حتی گل است. به قول استاد ربا زارتارز، گل چهره‌ی منفی سوگماد در جهان‌های تحتانی است. گل نیرانجان که به عنوان یک معلم از او تعریف شده است، بخشی از آگاهی ماهانتایی ازلی است. ماهانتای ازلی با تمامی اقشار و مخلوقات در حال کار کردن است ولی فقط به پیروان یک و روح‌های جهش یافته و آماده‌ای که می‌توانند خودشان را در معرض جریان صوت و نور خداوند قرار بدهند وصل

فکر بزرگ

باشنامه

ماهانتهای ازل

می دهد. ماهانتهای فقط به این روحها وصل می دهد ولی با تمامیت هستی در حال کار است.



برای ماهانتهای ازلی فرقی نمی کند، شخص مسلمان یا کافر است. در چه دین، مذهب، سیستم یا مرامی می باشد. آن همیشه عشقش را نسبت به روح جاری می کند. ما در تناسخهای مختلف و در کالبدهای مختلف، همیشه و همه جا شاگردان ماهانتهای ازلی بوده و هستیم، البته وقتی پیرو یک شدیم و در معرض نور و صوت خداوند قرار گرفتیم، باید مسئولیت آنها هم بر عهده بگیریم. یک یعنی آگاهی، مسئولیت و پرداخت بهای آن به هر شکلی که هست. از این لحاظ تنها پیروان یک و کسانی که می خواهند تعالیم یک را ادامه دهند وصل می گیرند. منتها این وصلها از طریق ماهانتهای ازلی داده می شود. وصل دهنده خود سوگماد است و آن تشخیص می دهد چه روحی را یک پله به سمت خودش بکشد و این پلهها، پلههای وصل هستند. وصل به جریان مقدس یک، نه به استادان یک. استادان یک از اینکه مورد ستایش و مقدس شمرده شوند همیشه دوری می کنند. سری لائی تسی می فرماید، من یاد گرفته ام خودم را کناری بکشم تا خداوند از مجرای من عمل کند. استادان یک به این وضعیت رسیده اند. فردیت خودشان را حفظ می کنند تا خداوند از جنبه های ماهانتهای ازلی از وجود ایشان عمل کند.

برکت باشد

فکر زنگنه
با شناسنامه
ماهانتهای ازل

صفحه ۶

تفاوت عشق و عشق ورزیدن

استاد ریبا زارتارز خطاب به پالچی می فرمایند:

اصل عشق ورزیدن و تعبیر کردن عشق کاملاً از یکدیگر متفاوتند. تعبیری که از عشق در ملاء عام آموزش می دهند خطاست. من این را بارها و بارها برای توضیح داده‌ام. آرزو می‌کنم هر چه زودتر آنرا در ذهنت هضم می‌کردی و اجازه نمی‌دادی مردم افکارت را به هم بریزند. عشق همه چیز است و همه کس. این اصل عشق است. ولیکن تعبیر در وجوه تمایز استفاده از آن رخ می‌دهد. آرایه این موضوع به توده‌های مردم کاری خطرناک است. بنابراین یک استاد باید بی‌تردید، علناً آموزش دهد "به همسایه‌ی خویش همچون خویش عشق بورز"



اگر بخواهیم مبحث عشق را بررسی کنیم به دو واژه عشق و عشق ورزیدن بر می‌خوریم که هر کدام تعاریف مخصوص خود را دارند. مفهوم عشق ورزیدن و تعبیر واژه عشق کاملاً از یکدیگر متفاوت هستند. معمولاً تعبیری که از عشق آرایه شده است، صحیح نمی‌باشد. عشق همه چیز است و همه کس، این حقیقت عشق است. عشق اصل مهمی در ساختار یک می‌باشد ولی در تعالیم انکار در غرب به بیراهه کشیده شده است. بطوریکه مدام به عشق ورزیدن تأکید می‌شود، اما منشاء این عشق کجاست؟ و از کجا باید بیاید تا ورزیده شود؟

در واقع این توهمی بیش نیست. در یک تعریف کلی همه چیز از عشق خداوند بوجود آمده است. این عشقی است که آن به مخلوقاتش می‌ورزد و در

حد توان خداوند است. در اینجا صحبت از عشقی است که فقط در حد ظرفیت و قدرت خداوند است. استاد ریبا زارتارز که حدود پانصد سال پیش به آگاهی ماهانتا نایل شده‌اند این مطلب را به این شکل بیان می‌کنند که ما نمی‌توانیم به همه عشق بورزیم و این در حد توانایی ما نیست.

عشق متعلق به خداوند است. او توزیع کننده عشق است و تنها اوست که به همه‌ی مخلوقاتش عشق می‌ورزد. ما چون در این طبقه فیزیکی و سیاره زمین زندگی می‌کنیم این توانایی را نداریم تا به همه کس و همه چیز عشق بورزیم. چنین چیزی عملاً امکانپذیر نیست.

بنابراین در اینجا، استاد ریبا زارتارز عشق غیر شخصی را پیشنهاد می‌دهند تا ما بتوانیم با این روش تعادل معنویمان را حفظ کنیم. در حوزه عشق غیر شخصی، ما ابتدا باید این عشق را نثار خانواده و نزدیکان کنیم و سپس برای سایرین نیت خیر داشته باشیم. برترین عشق، عشق به سوگماد است. در واقع شبدا می‌باید آن عشق اصیلی را که به مخلوقات دارد، در درجه اول به سوگماد عشق بورزد.

اما چرا؟ چون زمانی که ما عشق خالص و اصیل خود را به سمت سوگماد هدایت می‌کنیم، سوگماد وارد عمل می‌شود و آن عشق را به مخلوقاتش بر می‌گرداند.

فکر بزرگ

باشنامه

تفاوت عشق و عشق ورزید

ما خانواده‌مان را دوست داریم و به آنها عشق می‌ورزیم و این عشق غیر شخصی است. برای سایرین هم نیت خیر داریم و چیزی بیشتر از آن نیست.

استاد ربیازار می‌فرمایند: "هنگامی که دریافتی کسی از عشق تو سوء استفاده خواهد کرد، باید بصیرت به خرج داده و عقب نشینی کنی. او را به حال خود بگذار تا درس خویش را بیاموزد."

این حد و مرزی مهم است که ما بعنوان یک شیدا باید رعایت کنیم. زیرا یک شیدای اک با آگاهی سرو کار دارد و بوسیله‌ی آگاهی به همه جوانب زندگی نگاه می‌کند. در حال حاضر عشق یک مفهوم توهم آمیز پیدا کرده است. همه انسانها در پی گدایی عشق هستند و توقع دارند همگی با آنها از سر عشق صحبت کنند. بنابراین تمایزی که باید قایل شویم این است که عشق اصیل خود را به سمت سوگماد هدایت کنیم و به او عشق بورزیم. سوگماد این عشق را به همه



مخلوقاتش انتقال می‌دهد. به عبارتی وقتی داریم به سوگماد عشق می‌ورزیم، در واقع به همه چیز و همه کس عشق می‌ورزیم، زیرا سوگماد جوهره‌ی همه چیز است. ما برای در تعادل نگه داشتن خودمان در موضع عشق، احتیاج به عشق غیرشخصی داریم و آن عشق به نزدیکان است و نیت خیر برای سایرین، در عشق غیر شخصی هم اگر قدر شناس عشق ما نیستند باید خودمان را عقب کشیده و فاصله خودمان را حفظ کنیم تا طرف مقابل درس خود را بگیرد و به ارزش عشق ما پی ببرد. تعالیم اک با تعالیم مسیحیت متفاوت است. طبق گفته مسیح در متن باب ۵ آیه ۳۹: "اما من به شما می‌گویم به کسی که به تو بدی می‌کند بدی نکن و اگر کسی بر گونه راست تو سیلی می‌زند گونه دیگر خود را بطرف او بگردان."

در تعالیم اک، جوهره عشق یعنی، عشق به سوگماد و عشق به سوگماد یعنی عشق به همه چیز، بنابراین عشق اصیل و پاک و زلال که ما همیشه دنبال آن هستیم، در هیچ کجا یافت نمی‌شود. این عشق فقط در نزد سوگماد است.

بر طبق گفته‌های استاد ربیازارتاز ما هنگامی که همه امورات را به سوگماد واگذار کنیم، سوگماد همه کار برای ما انجام می‌دهد، بدون هیچ واسطه‌ای. طریق اک طریقی بدون واسطه است و مهمترین درسی که اک آموزش می‌دهد بدون واسطه بودن است. استاد ابرازی بیش نیست.

فلسفه زندگی
با شناسنامه

تفاوت عشق و عشق ورزیدن

مهمترین وظیفه یک استاد اِک بیدار کردن مردم است، نه اینکه آنها را دچار توهم در همین زندگی کند تا بیشتر به خواب غفلت بروند. تفاوت طریق اِک با سیستم‌های دیگر در همین مورد است که یک استاد اِک برای بیدار کردن مردم می‌آید نه اینکه آنها را بیشتر در زندگی دنیوی تجزیه کند.

بنابراین آنچه مورد توجه است:

اول: عشق به سوگماد

دوم: عشق غیر شخصی به خانواده و نزدیکان

سوم: نیت خیر داشتن برای دیگران

طریق اِک یعنی طریق شناخت سوگماد، یعنی

طریقی که به شناخت سوگماد منتهی می‌شود.

اگر کسی تحت هر عنوانی می‌خواهد این مسیر را

به سمت مسائل و اهداف شخصی تحت عنوان:

استاد حق در قید حیات، واصل بالا، آراهاتا و...

جهت بدهد او دروغگویی بیش نیست.

استاد همیشه خود را عقب می‌کشد تا سوگماد از مجرای او عمل کند. او خود را نفی می‌کند و

همواره در نفی کردن خویش است تا سوگماد از طریق او عمل کند.



برکت باشد

فلسفه زندگی
با شناسنامه

پلاتیاست سنگر فراموش نکنیم

عنوان مقاله امروز من پراتیایها است. اساس تعالیمِ اک و جوهره اصلی آموزشهای آن برای بیداری روح در خودشناسی و خداشناسی است. این تمایز عمیق آموزشهای اک با سایر مکاتب و راه‌های معنوی دیگر است.

بنابراین هر نوع آموزشی به هر روشی مآلاً باید هدف اصلی و جوهره اصلی تعالیم را فراموش نکند.

خوب چگونه فراموش می‌شود؟ ما چگونه مراقب باشیم؟ چه معیاری

برای شناخت راه، صحیح است؟ چه چیزی برای ما قابل اعتماد است؟

کتاب، موسسات، سازمانهای اک؟ استاد زنده؟ استادان اک؟ نویسندگان

اک؟ واصلین برتر اک؟

تمامی این موارد و امکانات تا زمانی مناسب هستند که چند مورد را

رعایت کنیم.

اولین درس مهم اک عدم وابستگی یا همان وایراگ است. بنابراین

وابستگی به هر صورت به این امکانات بیرونی تبدیل به ابزاری به نام

واسطه می‌شود.

خوب، این سؤال بزرگ را چگونه پاسخ دهیم؟

خداوند چه نیازی به واسطه دارد؟

خوب ما می‌رویم مطالعه می‌کنیم، دیسکوریس می‌خوانیم. سعی می‌کنیم دقیق باشیم. اما

تماماً بدون رعایت وایراگ بی‌فایده است. چون حتی استاد زنده هم که وجود داشته باشد. دروغین

یا واقعی باشد. تبدیل به واسطه‌ای میان خدا و روح می‌گردد و در اینجا است درس‌ها شروع

می‌شود. چون ما به جز نور و صوت و جوهره اصلی تعالیم اک، دیواری از تصورات و باورها، اعتقادات و

احساسات مختلف معنوی در مقابل خدا قرار داده‌ایم. ذهن خالق بزرگی است. او می‌تواند ما را در

حصاری بزرگ از احساسات و تفکرات و اعتقادات مختلف در مورد اک زندانی کند.

لایتسه می‌گوید: من آموخته‌ام کناری بایستم تا خداوند از مجرای من عمل کند.

خوب توجه کنیم. این جملات بسیار مهم است. هر چند ساده به نظر می‌رسد.

ریبازار می‌گوید: خداوند همه چیز را از خویش ساخته است.

یا پال می‌گوید: هیچوقت اجازه ندهید کسی خدا را برای شما ترسیم کند.

این درسهای استادان اک اشاره به دوری و اجتناب از هر نوع واسطه‌ای میان روح و خدا دارند.

واسطه، درس مذهب است. درسی قدیمی که در

زندگی‌های زیادی، ما فریب استادان و پیامبران دروغین

مذهبی را خورده‌ایم. فرمول ساده‌ای است. هر چیزی در اک

از جمله استاد زنده، (به نظر من بعد از پال کسی

شایستگی نداشته است) مراکز اک، کتابها، دیسکوریسها و

هر نوع آموزشی تبدیل به نوعی واسطه شود، برابر است با

وابستگی و اسارت در پنج نفسانیات مخرب ذهنی، در

حالیکه ما بسیار خوشحال هستیم.



فکر بزرگ

باشنامه

پراتیا ست سنگ در فراموش نکنیم

اما خوشحالی با بیداری و آگاهی از نور و صوت خدا فاصله زیادی دارد. بنابراین تمامی آموزشهای بیرونی یک و تجارب شخصی ما بدون نور و صوت و بیداری در آگاهی این فیض الهی صرفا نوعی معلومات بی ارزش ذهنی است.



خوب ما چه کار کنیم؟ متاسفانه بعد از نیم قرن از سپری شدن آموزشهای یک، به دلیل تجاری و سازمانی شدن تعالیم یک در غرب، تعالیم اصلی فراموش شده است. یکی از این تعالیم مهم پراتیایا است.

پراتیا ست سنگی درونی است که به تمامی تصورات ذهنی و احساسی پایان می دهد. شریعت در مورد پراتیایا می گوید: پراتیایا تمرین عقب نشینی از تمامی محیط اطراف است و توجه و تمرکز به یک است. در صورتیکه کسی پراتیایا انجام ندهد در مسیر معنوی شکست خواهد خورد.

خوب باز سؤال بزرگتری پیش می آید که بعد از پال چه کسی پراتیایا را تعلیم داده است؟ تمرینات پراتیا مسیر مستقیمی به سمت صوت و نور خداوند است. نه به سمت واسطه هایی به نام مراکز یک و تمامی فعالیت های بیرونی، کتاب و... و... و...

پراتیا نوعی ست سنگ درونی با یک و استادان نظام وایراگی و استاد درون ایجاد می کند و از همه مهم تر دریافت مستقیم آگاهی از جوهره یک را برای ما به ارمغان می آورد. وی وه کا از درسهای مهم یک است. تشخیص درست، کسی که به وی وه کا و پراتیا توجه نکند، از صوت و نور خدا فاصله گرفته است. روند معنوی یک در صورت و سخنرانی هیچ شخصی نیست. بلکه روند معنوی یک تنها ارتباط آگاهانه است که ما بدون واسطه مستقیما توسط ارتباط با صوت و نور خدا بدست آورده ایم. بنابراین بهتر است، پراتیا را فراموش نکنیم چون در وی وه کا تشخیص درست، شکست خواهیم خورد و در نهایت در مسیر معنوی نیز شکست می خوریم.



برکت باشد

با عشق در یک

پراتیا

فستق زرد است
باشتم نامه

سین

تجربہ شدہ



از دوم ابتدایی نماز خواندن رو یاد گرفتم. خیلی خوشحال بودم، اما همینطور که بزرگ می شدم، سوالهایی تو ذهنم می آمد که تو تعالیم مذهبی، جوابی برایشون پیدا نمی کردم. دور و برم آدمایی بودن که ذاتاً خوب بودند، اونها حتی به بدترین دشمن هاشون هم نمی توسستند آسیب برسوند و آدمهایی هم بودن که حتی به بچهی خودشون هم رحم نمی کردند. می گفتم خدایا تو خودت بنده هات رو این طوری

آفریدی، برای بعضی ها بد بودن آسونه و برای بعضی ها خوب بودن. این عادلانه نیست که با یک بار زندگی یکی تا ابد بره بهشت و یکی بره جهنم. وقتی زیارت عاشورا می خوندم، اون قسمتهایی که لعنت می فرسته رو با اکراه می خوندم. برام سخت بود قبول کنم، خدایی که من می شناسم این همه لعن و نفرین رو بپذیره. تو مراسم های مذهبی اون شور و اشتیاق بقیه ی خانواده ام را نداشتی و این من رو می ترسوند. نگران بودم که چرا ایمان من اینقدر ضعیفه. خیلی گیج شده بودم. یک روز گفتم خدایا از کجا باید تو رو بشناسیم؟! هر کدام از بنده هات به چیزی میگن. همه هم فکر می کنند که حرف خودشون درست هست. تو هم که نمیای پایین با ما حرف بزنی، ما از کجا باید بفهمیم، کی راست میگه کی دروغ؟

دو سال پیش کاملاً تصادفی از طریق یک آشنا در مورد کانال شریعت شنیدم و اینکه گروهی هستند که به تناسخ معتقدند. خیلی برام جالب بود. این با عدل خدا بیشتر جور در می آمد. به سال مدام بهش فکر می کردم و هر وقت که مشکلات فشار می آورد می گفتم مگه من تو زندگیهای گذشتم، چقدر بد بودم که اینهمه دارم تاوان پس میدم. سال گذشته همین روزها بود که دیگه واقعا خسته و ناامید بودم، از اون آشنا خواستم لینک کانال شریعت رو بهم بده. شرمنده ولی فقط هدفم این بود تناسخ های گذشتمو ببینم (الان که یادم میاد خندم میگیره)

وقتی وارد شدم از عکس نوشته ها هیچی نفهمیدم. سوگماد، اک، چلا، جهان های معنوی و...

The Shariyat
Ki
Sugmad

شریعت کی سوگماد

هیچکدوم برام آشنا نبود. به سری مطلب تو کانال بود که دانلود کردم ولی اصلاً نمی دونستم از کجا شروع کنم. خوشبختانه یک یا دو روز بعد لینک گروه تازه واردین رو گذاشتن و من وارد گروه شدم. از دوره های قبل به سری فایل صوتی و پی دی اف تو گروه بود، اونها رو دانلود کردم و شروع کردم به خواندن. کمی بعد از شروع دوره به روز آقای الماسی عصبانی اومدن تو گروه و گفتن گروه تعطیله. تازه واردین بی تازه واردین برین بیرون همتون! ته دلم خالی شد من تازه راهمو پیدا کرده بودم، جواب همه سوال هامو، امکان نداشت برم بیرون. موندم و خوشبختانه به خیر گذشت همون شب عمو شرایط عضویت رسمی رو اعلام کردن و با انجام اونها وارد گروه رسمی شدم. الان یک ساله که تحت آموزش های آقای الماسی و مهدیس نازنین و مربی های عزیزمون، آموختم و تجربه کردم. این یک سال با اینکه مشکلات طاقت من رو طاق کرده بود، اما شیرین ترین سال زندگی من بود. حالا دیگه می دونم برای هر اتفاقی دلیلی وجود داره هر وقت ذهنم داره میره سمت سرزنش یا قضاوت آدم، فوری به خودم میگم "به من چه" چون می دونم هر کسی تو هر موقعیتی که هست داره درسشو یاد می گیره و مهم تر اینکه فهمیدم، خدا به جای دور اون بالاها نیست خدا تو وجود ماست و همیشه با ما حرف میزنه فقط کافیست سکوت کنیم تا صداشو بشنویم.

باشنامه

عشق با شد

صفحه ۱۲

آکاشیک

پرورده ما آگاه

پیرو مقاله‌های تناسخ و تمرینات آن، در شماره‌ی چهارم نشریه‌ی هامسا، دیدن تناسخات گذشته و انجام تمرین‌های مربوط برای آن به همه‌ی شبدهای اک توویه می‌گردد ولی دلیل انجام این تمرینات، بخاطر مبحث پیوندهای آکاشیک و اهمیت آن برای شبدهای اک می‌باشد.



آکاشیک به معنی پرورده‌های اعمال، رفتار و مسائل کارمیکی که در گذشته داشته‌ایم می‌باشد. کارما باعث تناسخ می‌شود. عبارتی کارما و تناسخ مکمل همدیگر هستند و با یکدیگر کار می‌کنند. کارما تناسخ را به وجود می‌آورد و تناسخ کارما را به وجود می‌آورد. مجموعه‌ی اعمالی که ما در زندگی‌های گذشته داشته‌ایم در طبقه‌ی علی موجود است که به آنها پرورده‌های آکاشیک می‌گویند. وقتی ما زندگی‌های قبلی خودمان را می‌بینیم، به این اعمال آگاه می‌شویم و این پرورده‌ها را بررسی می‌کنیم که انجام اینکار برای شبدها بسیار مهم و ضروری می‌باشد.

دیدن زندگی‌های گذشته، پاسخ بسیاری از سوالات ما را در بر دارد اما نکته مهم این می‌باشد که پیوندهای آکاشیک در زندگی ما چگونه عمل می‌کنند؟

همانطور که می‌دانیم بخشی از مهمترین پیوندهای آکاشیک ما با بستگان درجه یک می‌باشد. پدر، مادر، خواهر، برادر، همسر، فرزندان و شرایط دیگر کارمیک ما باعث تناسخ فعلیمان شده‌اند و همچنین دلیل شروع زندگی مجدد در این خانواده برای ما می‌باشند. بنابراین شناسایی این پیوندها برای شبدها بسیار مهم و ضروری می‌باشد. مثلا دلیل اختلاف ما با پدر یا همسرمان، مشکلات با فرزندانمان و... ریشه در این پیوندها دارد.

منشاء این اختلافات، پیوندهای آکاشیک و روابط کارمیک ما با این افراد در زندگی‌های گذشته می‌باشد و شناسایی این پیوندها مهم است. به تعبیر مذاهب، ما ممکن است ظلم کنیم یا ممکن است مورد ظلم واقع شویم. مذاهب معتقد به کارما، به کارمای خوب و کارمای بد اعتقاد دارند و می‌گویند که مثلا این شخص در اثر کارمای مثبت این تناسخ را دارد یا کارمای منفی او باعث این زندگی برای او شده است.

ولی در هر دو حالت کارما و پیوندهای کارمیک مثبت یا منفی، ما باید بدون تاثیر از آنها باقی بمانیم و حالت خنثی را پیشه کنیم. در تعالیم استادان اک، احساس عذاب وجدان وجود ندارد. ما هر عملی که انجام داده‌ایم، باید مسئولیت آنرا به عهده بگیریم نه اینکه نسبت به انجام آن احساس عذاب وجدان کنیم. ما قانونی به نام مسئولیت پذیری داریم. اگر عملی ناپسندی را نسبت به شخصی انجام داده‌ایم، بعنوان یک شخص در جامعه مسئولیت عمل خود را می‌پذیریم و صبر میکنیم تا زمان تسویه آن فرا برسد، نه اینکه عذاب وجدان داشته باشیم، چون عذاب وجدان باعث بوجود آمدن کارمای اضافی می‌شود.

بعنوان مثالی از پیوندهای آکاشیک، می‌توان به ازدواج اشاره کرد. ما تحت شرایطی با شخصی آشنا و به او علاقمند

فصلنامه
پشت‌باز
آکاشیک

کاشیک رونده ما اگر

می شویم. سپس تصمیم به ازدواج با یکدیگر می گیریم. این شرایط، احساسات و زندگی مشترک به دلیل زندگی های قبلی و پرونده های آکاشیک مربوطه می باشد. ولی کارما و احساسات در این زندگی متفاوت و حتی می تواند صورتی برعکس داشته باشد. در مکاتب دیگر چنین بیان شده است که بفرض اگر ما عاشق کسی در زندگی پیشین بوده ایم، در این زندگی هم به دنبال همان عشق سابق می رویم، البته چنین احتمالی نیز وجود دارد ولی دلیل اینکه ما به یک نفر احساس مثبت داریم این نمی باشد که قبلا هم همین احساس را داشتیم و می تواند کاملاً برعکس باشد. همچنین دلیل تنفر و احساسات منفی به یک شخص هم نمی تواند به دلیل احساس مشابه در زندگی های پیشین بوده باشد.

کارما دارای مبحثی متفاوت می باشد، مجموعه ی کارماها پیوندهای آکاشیک را به وجود می آورند. روح تا زمانی که به وضعیت و حالت خنثی دست پیدا نکند، همیشه بین قطبین مثبت و منفی حرکت و کارما را به وجود می آورد. البته این خاصیت ذهن می باشد. هم تاریکی یک می باشد و هم روشنایی یک هست، پس نباید بین خوب و بد قرار بگیریم. استهلاک کارما باعث ایجاد یک واحد آگاهی بین نیروهای مثبت و منفی می شود.



ما باید عمل را از سر عشق انجام دهیم نه با انتظار پاداش خوب یا بد آن عمل. اعتقادات مکاتب و مذاهب دیگر به این می باشد که هر شخص مدتی در چرخه ی مثبت تناسخ قرار دارد و زمانی دیگر را در چرخه ی منفی تناسخ سپری می کند، ولی ما در تعالیم یک میدانیم که هر دو مورد با هم هست یعنی مجموع کارماهای مثبت و منفی ما، باعث این زندگی یا تناسخ ما شده است و این همان پیوندهای آکاشیک ما می باشد.

البته رسیدن به وضعیت خنثی و عمل کردن به این روش، زمان می برد ولی باید سعی کنیم که تا جایی که می توانیم خویشتن دار باشیم و در راه رسیدن به این وضعیت بسر ببریم. با آرامش و صبر، کم کم می توانیم به این وضعیت وارد شویم. همیشه خطا وجود دارد ولی وقتی که سعی خود را در رسیدن به این وضعیت بکار ببریم، خطا قابل اغماض می باشد، البته خطایی سهوی که از سر ناآگاهی باشد. خوب همانطور که می دانیم برای بررسی تناسخات پیشین، می توانیم گزارشی برای ماهانتا بنویسیم و درخواست خود را مطرح کنیم. مثلاً ما در مورد پیوندهای کارمیک خود با همسرمان تحقیق می کنیم و گزارشی در این مورد نوشته ایم و بعد از مدتی ماهانتا یک یا چند زندگی را در این مورد به ما نشان داده است. خوب ما چگونه این تناسخی را که دیده ایم را تحلیل کنیم؟

ممکن است در آن تناسخ، زندگی خوبی با آن شخص داشته ایم و تا آخر عمر با هم به خوشی زندگی کرده ایم و دوباره در این زندگی برگشته ایم و مجدداً با هم ازدواج کرده ایم. (البته هیچوقت یک زندگی باعث یک تناسخ مجدد نمی شود) اگر زندگی قبلی با خوبی و خوشی گذشته و همه چیز پایان یافته است، پس چرا باعث ازدواج دوباره در زندگی بعدی با همان

شخص شده است؟ پس ما کارماهایی با همان شخص داریم و باید بخش منفی آن را هم در نظر بگیریم. مثلاً در این زندگی ممکن است سعادت و خوشبختی زندگی قبلی را نداشته

فکر زندگی

سکوت پرورده کارما

باشیم یا اختلافاتی با هم شخصی داشته باشیم که در زندگی قبلی با او به خوشی زندگی کرده‌ایم. پس به دلایل پیوندهای کارمیک این مسایل رخ داده است که باید آنها را پیدا کنیم. حال بعد دیگر ماجرا را در نظر بگیرید. فرض کنید در زندگی قبلی به همسرمان ظلم کرده‌ایم یا از طرف او ظلم دیده‌ایم و یا خیانت و اشتباهات دیگری از سمت طرفین انجام شده است. چنانچه زندگی قبلی مثبت یا منفی باشد، در دو حالت این نوعی استعداد هست. پس اگر خطا داشتیم، الان به آن آگاه هستیم و درسها را فرا گرفته‌ایم و دیگر نباید آن خطاها را مجدداً انجام دهیم. حال ممکن هست هم خطا کرده باشیم و هم مثبت بوده باشیم. هر چه بوده است فقط به خود ما مربوط است نه به آن شخص و نباید درصدد تلافی یا جبران برآییم. هنر ما در این زندگی این است که بتوانیم اشتباهات زندگی‌های قبلی را تکرار نکنیم. این مهم است.



خوب این مبحث در مورد همسر بود و باید آنرا به همه بسط بدهیم. همانطور که در اول مبحث، آمده است. این تحقیق را در ابتدا برای اقوام درجه یک انجام می‌دهیم و هر نوع احساسی که نسبت به آنها داریم را بررسی می‌کنیم ولی باید احساس عدم وابستگی را در این تحقیق مد نظر داشته باشیم و سعی در عدم تکرار خطاهای گذشته داشته باشیم. ما تحقیق را آغاز می‌کنیم و ماهانتا در گشایش این گره‌های کارمیک به ما کمک خواهد کرد، البته در بخش کارمای روزانه نه در بخش کارمای تقدیری.

ما در این مرحله از بررسی پیوندهای آکاشیک، به دو چیز نیازمندیم. صبر و سکوت. صبر و تحمل در مقابل کارما و اینکه سریعاً تأثیر پذیر نباشیم. مثلاً

نباید زود رنجی بخرج دهیم و سریع ناراحت شویم یا سریع خوشحال شویم. البته این صفت خود از زندگی‌های قبلی سرچشمه می‌گیرد. پس برای بررسی نیروی مثبت و منفی که به شکل کارما خودنمایی می‌کنند، به صبر و سکوت نیازمندیم تا این مرحله را بگذرانیم. هر اتفاقی در این مرحله مانند یک آینه روبروی خودمان است. بعبارتی، یک دارد به ما می‌گوید که ما این نفس را داریم و باید حواسمان باشد که این پیوندهای کارمیک را داریم. ما باید این پرونده‌های آکاشیک را آرام آرام بررسی کنیم و روی آنها کار کنیم تا از بین بروند، چون با دیدن هر زندگی، آن پیوند کارمیک پاره می‌شود و پس از آن دیگر قرار نیست، ما یک زندگی دیگر را بازگردیم تا آن کارما را پس بدهیم. این مسئله، خاصیت تعالیم یک می‌باشد که ما با دیدن یک تناسخ، کارمایش را پس می‌دهیم و زنجیره‌ی کارمیک آن پاره می‌شود و نیازی به تناسخات پی در پی نمی‌باشد. پس باید صبور باشیم تا استاد درون به تدریج این پرونده‌ها را برای ما باز کند. اما بجز صبر به سکوت نیز نیاز می‌باشد.

ما وقتی تناسخات گذشته خود را می‌بینیم و پی به پیشینه‌های آکاشیک خود می‌بریم، شدیداً نیاز به رعایت قانون سکوت داریم و مثلاً نباید به طرف مقابلمان بگوییم که شما در فلان زندگی به من ظلم کردی یا مثلاً اگر کسی به ما خوبی کرده است، ما هم درصدد جبران خوبی در این زندگی باشیم و... ما باید از مباحث روانشناسی خارج شویم و این نکته را بدانیم که نبض کارما در اختیار ماهانتا می‌باشد و اوست که به ما می‌گوید چگونه آنرا تسویه کنیم. اگر یک پیوند کارمیک را شناسایی کردیم باید گزارشی برای ماهانتا بنویسیم و توضیح دهیم ولی روند استهلاک کارمای آن تناسخ در دست ماهانتا می‌باشد و شرایط مورد نیاز برای گذران آن کارما نیز، در زندگی روزمره برای ما بوجود خواهد آمد. البته ماهانتا این روند تسویه‌ی کارما را به اندازه‌ی توان ما در نظر می‌گرد نه اینکه مانند اربابان کارما، باری بیش از حد.

فستردارک

باشنامه

برکت باشد

صفحه ۱۵

صداقت با خویش

قبل از آنکه وارد مبحث اصلی شویم، قدری به این مقوله می‌پردازیم که اساساً استاد حق در قید حیات کیست؟ و نحوه‌ی عملکردش چگونه است؟

استاد حق در قید حیات همیشه در عالم مادی، چهره‌ای متناقض و ستیزآمیز بوده و خواهد بود زیرا او یک غول معنوی است که رگ و پی آدمی بر گرفته است.

او می‌تواند صلح و شادی را به این جهان آورد، اما مقصودش این نیست. نژادها و مردمان زمین گماشتگان مشتاق قدرت کل هستند. آنان وظیفه خود را نسبت به کل (Kal) اینگونه به جا می‌آورند که یقین حاصل کنند معنویات نتوانند به این عالم نفوذ کند و بیش از هر چیز با تأثیرات استاد حق در قید حیات مبارزه می‌کنند. ماموریت هر استاد حق در قید حیات یافتن کسانی است که آرزویی عمیق از برای بازگشت به خانه معنوی خود دارند. کسانی که مشتاق ورود به اقیانوس عشق و رحمت می‌باشند و آماده ساختن عدد هر چه بیشتری از آنان که می‌توانند در خلال زندگی زمینی‌شان مجرا و ابزاری برای قدرت الهی باشند.

استاد حق در قید حیات به این موقعیت نائل می‌آید تا بتواند جایگاه خود را به مثابه فرستاده زمان اشغال کند. او به هیچ مکان معینی محدود نمی‌شود. استاد حقی که عصای قدرت‌یک را دریافت کرده است، فقط با کسانی ارتباط برقرار می‌کند که خواستار طریق حقیقی و جوینده دانش حقیقی باشند.

استادان یک با هیچ علت و پیرایه مذهبی پیوندی ندارند. آنان شخصیت‌هایی آزادند، چون نه بر له و نه بر علیه کسی عمل می‌کنند. کار آنان فقط رساندن دانش طریق به کسی است که جوینده راه خدا باشد. اما بسیاری از آدمیان در وضعیت آگاهی محدودشان از تشخیص طبیعت حقیقی استاد عاجزند و در نتیجه نه قادرند او را درک کنند و نه می‌توانند در گفتار و کردارشان از واکنش نسبت به ماهانتا و کلامش احتراز ورزند.

آنچه اینان در نمی‌یابند نتیجه حاصل از این روحیات مخرب است، که دامنگیر خودشان می‌شود. حال چقدر توانسته‌ایم نفس‌مان را شناسایی و مهار کنیم تا مانع از روئیت حقیقت وجودی مان نشود؟ تجسم هر نوع هویت و نسبت دادن به شخصیت یک سفیر روح برابر است با عدم شناخت کافی از او و روشهایی که به کار می‌برد. اساساً سفیران روح را کسی نمی‌شناسد. چون آنان غرق در وضعیتی از غور معنوی هستند و بیشتر رفتارهای آنان در این جهان مملو از تناقض و ضد و نقیض است. بستگی دارد او چه کاری لازم است انجام دهد.

این کار همیشه مخفی باقی خواهد ماند. معمولاً او زمانی که کاری انجام می‌دهد، سه مسیر مشخص را دنبال می‌کند. ابتدا، عملکرد او در نهایت بخشش و فروتنی است که کاملاً در پشت کارهای تضادوار او مخفی خواهد ماند.

دوم، دقت و جدیت او در انتقال تعالیمی که از اقلیم حقیقت آموخته است، در این مورد او کاملاً حساس و دقیق است. چون شناخت کافی از طیف ارتعاشات صوتی را می‌هد.

صداقت با خویش

سوم، یک سفیر روح همواره از ایجاد مذهب، دین و فرقه توسط تعالیمی که ارائه می‌دهد اجتناب می‌کند

در اینجا نکته ظریفی وجود دارد و آن اینست که تمامی دانشی که ما در شناخت یک استاد حق در قید حیات داریم ناشی از اندوخته‌هایی است که گاهاً بصورت تئوری داریم. اما هنگامی که به محک عمل گذارده می‌شود اولین گزینه‌ای که باید به ثبوت برسد. صداقتمان است که در درجه اول حاصل صداقت با خویش است. همانطور که خلوص در طی طریق عامل موفقیت است.

عدم شناخت حقیقی ماهانتا، سفیر روح و استاد حق در قید حیات نیز مانعی بر سر طی طریق می‌باشد. ریشه این عدم شناخت در عدم صداقت با خویش است. اینجاست که بسیاری از واصلین به جای پیشروی در طریق تعلیمات یک و آگاهی معنوی دچار پسروری و بدنبال آن شکست می‌شوند. چرا که به سفیر روح و استادان یک از جایگاه یک انسان معمولی می‌نگرند و انگیزه‌های شخصی‌شان بیشتر از خویش تسلیمی و حق شناسی برایشان اهمیت دارد.

آنان رهرو طریق هستند اما استاد را حقیقتاً نمی‌شناسند. برای کسانی که به ستیز با مبانی یک می‌پردازند و جایگاه استاد حق را در معرض آزمون می‌گذارند، بهتر می‌بود به جای آن خود را بیازمایند. کسی که کوشش می‌کند اقدامات استاد را با پیشنهادات و انتقادات اصلاح کند.

بهرتر است علاقه و توجه خود را متوجه کاری که خود در دست دارد معطوف سازد تا اینکه خود را درگیر افکار افراطی کند.

اکنون که این زندگی بار دیگر ما را در معرض نسیم یک قرار داده است. ضرورت دارد تا انگیزه‌هایمان را در این مسیر مورد بازنگری قرار دهیم تا دریابیم به چه میزان تسلیم استاد درون هستیم. صداقتمان را به محک گذارده و اگر با خودمان صادق نیستیم، به خودمان دروغ نگوئیم.

استاد یک هر یک وجهی از وجوه تمامیت آگاهی مطلق الهی هستند، سوگماد تعالی از حریم آگاهی‌ش حفاظت می‌کند هیچ سفیر روح و استاد یک را دست کم نگیریم.

راه ما در نهایت مسیریست که روزی آنان پیموده‌اند با خالص کردن نیت‌های قلبی خویش به استقبال آگاهی الهی برویم.

برکت باشد

فکر بزرگ
باشنامه

عشق

تمامی تعالیم یک و تلاش استادان یک، سفیران روح، معلمین یک و آثار یک به این خاطر است که روح بتواند مجدداً با عشق سوزان سوگماد پیوند حاصل کند و این والاترین و تنها هدف روح می باشد. در جهان های تحتانی، جهان بیرون، جهان اشیاء، جهان پدیده ها، جهان زمان، مکان و انرژی، عشق گمشده ای بیش نیست. همه به دنبال عشق هستند ولی آنرا نمی یابند چرا که اصلاً وجود ندارد.

عشق در جهان های تحتانی به معنای اصیل و واقعی و خالصش وجود ندارد. کسی که از طریق جهان های تحتانی در جستجوی عشق است، در جستجوییش ناکام می ماند چرا که عشق، اکسیر است که متعلق به خداوند است و حاکمش اوست. عشق جوهره ای وجود الهی است. نمودهایی که ما از آن داریم فقط تجلیات عشق هستند و تعریف اصلی عشق گمشده، ناخالص و ناقص است. جهان های تحتانی به این منظور برپا گردید تا روح برای کشف مجدد عشق الهی به آن گسیل شود، بعبارتی جهان های تحتانی از



این تلاش روح خلق گردید و در واقع خداوند آنها را خلق نکرده است بلکه روح در تلاشش برای بازگشت به اصل و جوهره ای خودش آنها را خلق کرده است.

این جهان غایت نیست، اینجا فقدان، کسری و پر از نواقص است، پس عشق را کجا می توانیم بیابیم؟ عشق الهی را از طریق یک سفیر روح می توان آموخت. او مسیر و وضعیت بیداری در این عشق را می تواند به ما یاد بدهد، ولی تا تجربه و عمل نکنیم، بیدار نمی شویم و تا کسی بیدار نشود از عشق الهی هم چیزی نمی داند یا دانسته اش در سطح احساس، فکر، استدلال و شعور می باشد. البته آن درکی ذهنی است و قلبی نمی باشد. در نگاهی به طبیعت، آن عشقی را که خداوند در قلب همه ی مخلوقاتش قرار داده است را می توان یافت. حیوانات نیز از این عشق برخوردار هستند و این موضوع در رفتارهای آنها قابل مشاهده می باشد چون خدا هستی دارد و اینها نشانه های وجودیش هستند، پس ما چرا نمی توانیم این عشق را پیدا کنیم؟

دلایل زیادی وجود دارد. یکی از آنها این است که نفس خدا به حدی زلال و پاک است که در چهار چوب زمان، مکان و انرژی قابل یافت نیست. والاترین تفکرات نسبت به عشق الهی فقط زنگار است. فلسفه ای است از برای فلاسفه. بالاترین آنها که از خلسه های عرفانی حاصل شده است، زنگاری بیش نیست و تلاشی ناکامل و کم حاصل است چرا که عشق اکسیری منحصر به فرد است. عنصری در وجود ماست. هر مخلوقی از اتم ها، عناصر، حیوانات، پرندگان،

حشرات و موجودات تک سلولی یک تصویر موحی از این عشق الهی است. از راه هایی که ما می توانیم این عشق را تجربه، درک و خودمان را با آن کوک کنیم، آشتی و نزدیک شدن با طبیعت است که

فکر بزرگ
باشنامه

عشق الهی

سالهاست فراموش شده است. سری ربا زارتارز می گوید که یکی از راه های که سوگماد خودش را به آگاهی مخلوقاتش می رساند طبیعت است. کافیسیت نگاه کنیم که بشر در این سالها با طبیعت چه کرده است و در این عصر کالی یوگا مفهوم عشق کاملاً تحریف شده است. مفهوم عشق و حتی نشانه های آن نیز تحریف شده است. در این اوضاع نابسامان تنها یک راه برای ما مانده است و آن هم عقب نشینی از حواس جهان بیرون و تجلیاتش هست. ما با رفتن به وضعیت پراتیهارا و آیتیا و در آن موقعیت می توانیم از طریق مجاری درون و ماهانتا استاد درون و استادان اک مجدداً این عشق را پیدا کنیم و در این عشق بیدار بشویم. ما هیچ فاصله ای با این عشق نداریم زیرا حیات وجود دارد و خداوند به این تناقضات و این نواقص اهمیتی نمی دهد. با این همه تضاد و انحطاط آگاهی و انرژی که مخصوصاً در طبقه فیزیکی و زمین هست، حیات وجود دارد و تأثیری نمی گیرد، بلکه خداوند همیشه حیات را ارزانی داشته و ما باید در این عملکرد خدا بیدار شویم و ما از این راه می توانیم عشق الهی را بچشمیم.

استادان اک برای درک مخلوقات از عشق خدا آمده اند و تعالیمشان را انجام داده اند. این اساتید با هزاران ذهن، شخصیت، مخلوق، فرهنگ و نژاد مختلف سر و کار دارند، بنابراین ایشان طرحتی گذاشتند که بتوانند مفهومی از عشق خالص خداوند را طی اعصار به بشر بیاموزند. البته کلمه ی عشق یک استعاره است که از موج دریافتی که هر مخلوقی بگیرد، بوجود آمده است. عشق خداوند در وجهی دهوناتمیک عمل می کند و برای این است که همگان سیر عشق را نمی دانند. این عشق، موجی بسیار قوی است و زمانی که توسط شخصی تجربه گردد، همه چیز از وجودش بیرون می رود. ذهن، عقل،



احساس، درک و همه چیز می رود. وقتی که این موج ما را تقویت و خالی کند، نوعی بیداری در وجودمان آغاز می گردد. آرام آرام مانند یک شمع روشن می گردد و شعله ور و شعله ورتر می گردد. البته تعلیم اصلی و خالص مستقیماً از طرف خداوند به روح الهام می شود. در آن مرحله از تعلیم فقط روح و خداوند هست بدون هیچ واسطه. برای ما انسانها اولین جلوه ی عشق الهی، آغوش مادر و پدر بوده است که البته یک نشانه، نمود و تجلی از عشق است. آن گرمای عشق مادر فقط یک نمود است. برای همین کسی نمی تواند مادر و پدرش را فراموش کند، حتی اگر از آنها بدی دیده باشد باز این عشق را تجربه کرده و به یاد دارد. عشق در ازدواج و مسایل جنسی نیست. آن نوعی فعل و انفعال شیمیایی است. شاید در کتب قدیم اثری از عشق بین دو جنس مخالف پیدا شود ولی در حال حاضر این مسایل توسط کل تحریف شده و بعید است بتوان آن را در سیاره ی زمین یافت.

یکی از مواردی که ما در مسیر عشق الهی داریم مسیر فیض است. دو مسیر به سمت عشق الهی وجود دارد. یک مسیر کوتاه است و مسیر دیگر طولانی. یکی مسیر فیض است و دیگری مسیر تقدیر. اکثر مخلوقات با مسیر تقدیر آشنا هستند. یعنی چهارچوب آگاهی آنها در مسیر علت و معلول، نیاز و وابستگی، احتیاج

فلسفه بزرگ
باشنامه

مشق عشق

و... است که مسیر تقدیر محسوب می‌گردد. این بخش از مخلوقات عشق را به صورت تقدیری آن درک می‌کنند. بخاطر همین موضوع است که جنسیت‌ها و عشق‌های زمینی شکل گرفته است. ازدواج، عشق به جنس مخالف، تولید مثل، سکس، نیازهای احساسی، روانی، محبت، احتیاج به محبت، دوست داشتن، احتیاج به دوست داشته شدن و... این مسایل همگی از جنس تقدیری هستند.

مسیر تقدیر، مسیری بسیار طولانی به سمت عشق الهی است. در اصل زیرمجموعه‌ی عشق خدا که از مسیر فیض می‌رود، مسیر تقدیر محسوب می‌گردد و شاید این پاسخ خیلی از سوالات باشد. البته مسیر تقدیر باید تجربه شود. قوانینی مانند کارمای تقدیری در منظر خدا دارای اهمیت نمی‌باشد. منظر خدا نسبت به تمامی مخلوقات و تمامی جهان‌ها، چه جهان‌های معنوی و چه تحتانی فرقی نمی‌کند. آیا تا بحال فکر کرده‌ایم که منظر خدا یا رویت‌های خدا چیست؟ خداوند فقط یک چیز را می‌بیند. یک اتم. تمامی جهان‌های تحتانی و معنوی پیش خدا فقط یک اتم است که در آن روح، بافتی از وجود خودش را می‌بیند. سیستم کالبدی اصلاً اهمیتی ندارد و اینکه در جهان‌های تحتانی چه چیز هست یا نیست و یا اینکه چه اتفاقی می‌افتد و چه در آن می‌گذرد.



خداوند فقط یک چیز را می‌بیند. روح را. یک اتم بیدار شده از وجود خودش. البته کلمه اتم استعاره است و کلمه‌ای بهتر برای توصیف این مطلب پیدا نمی‌شود. آن روح را از وجود خودش خلق کرده است. روح، خالص‌ترین، قویترین مخلوقی که از وجود خدا خلق شده است. یک اتم، صدا و نور خویش را در وجودش تعبیه کرده است. و فقط روح، این قابلیت را دارد که صدایش را بشنود و همچنین عشق را بشنود و بچشد و به آن عمل کند. بغیر از آن هیچ نوع آگاهی دیگری این قابلیت را ندارد و گفتمان خدا فقط با روح است و با هیچ نوع کالبد و آگاهی کالبد دیگری نیست.

وقتی ما حرف از ذهن می‌زنیم، حرف از آگاهی فکر می‌باشد. هر وقت حرف از علت و معلول، زمان، آینده و گذشته می‌زنیم حرف از کالبد و آگاهی علی است. احساس نیز حرف از آگاهی اثری می‌زند. عقل و منطق هم حرف از آگاهی فیزیکی می‌باشد. ولی آگاهی روح چیزی جدا از این موارد است و صحبت از وضعیت پراتیاهارا است.

خوب ما پای به دانشگاه روح نهاده‌ایم و باید درس‌هایی را پاس کنیم تا کم کم در عشق الهی بیدار شویم، البته که همه‌ی ما در خواب هستیم و در هر شرایطی که از زندگی باشیم در مسیر تقدیر هستیم. این مسیر برای روح هم لازم است و هم نیست. وقتی به آن آگاه شدیم که این مسیری که می‌رویم تقدیری است باید سعی کنیم رویش اثر بگذاریم و در این نقطه است که بسیاری از ارواح اشتباه می‌کنند و فقط در مسیر تقدیر پیش می‌روند. به همین دلیل است که استادان یک می‌گویند که شما حاکم سرنوشت خودتان هستید.

فکر بزرگ
باشنامه
پادشاه

عشق

ما باید حاکم بر تقدیرمان باشیم و خودمان تقدیرمان را بدست بگیریم و تاثیر پذیر از انرژی‌ها و نیروهای تقدیری که در جهان بیرون بر ما اثر می‌گذارند، نباشیم. پس تا کی به مسیر تقدیر برویم، باید بتوانیم رویش تاثیرگذار باشیم و تا این توانایی بدست نیاید، مجوز و شایستگی ورود به مسیر فیض را نخواهیم داشت.

مثلاً خیلی از ارواح به خاطر عشق به فرزند بارها و بارها برمی‌گردند تا آنها تجربه کنند. عشق زیادی به فرزند نشان از سانسکارای قوی از زندگی‌های قبلی دارد، زیرا این عشق از وابستگی است و این مسیر تقدیر است.

کسی که به شغلش یا به یکی از نفسانیاتش علاقه یا عشق فراوانی دارد، حتی از جهت مثبت یا خیرخواهانه، باز در مسیر تقدیر است و باید از آن مسئله تخلیه گردد، حتی اگر نیاز به تناسخ‌های متعددی باشد. این مسیر تقدیر می‌باشد که با مسیر فیض کاملاً متفاوت می‌باشد. فیض واگذار کردن و تسلیم شدن است. البته با کلمات نمی‌توان معنی فیض را توضیح داد. مثلاً وقتی ما خودمان را واگذار می‌کنیم، یک نوع آزادی را بدست می‌آوریم و به تسلیم معنی کلمه‌ی لغتی آن، یعنی اسارت نیست و عملکرد آن خیلی بالاتر است.

مسیر تقدیر باید تجربه شود ولی این به این معنا نیست که ما زندگی‌های متعددی را باز گردیم و کماکان تقدیر را تجربه کنیم. منظور این است که با تجربه، بتوانیم از آن گذر کنیم. مثلاً در مورد عشق به فرزند، چند زندگی قرار هست که آنها تجربه کنیم؟ هزاران؟ هر زندگی عاشق می‌شویم و ازدواج می‌کنیم و بچه‌دار می‌شویم و دوباره از اول! این مورد سانسکارا است که به سامسارا منجر می‌شود یعنی چرخه‌ی بیهوده و باطل. انسان وابسته است و وابستگی‌ها یکی از مهمترین نفسانیات بشر است. ما فرزند و خانواده‌مان را دوست داریم ولی باید عشق بدون وابستگی به آنها داشته باشیم. عدم وابستگی به معنی ترک خانواده نیست.

استاد ربابارتارز در این باره گفته‌اند که بخاطر اینکه دارای این جسم هستیم نمی‌توانیم به خیلی‌ها عشق بورزیم. یعنی این محدودیت کالبدی در مورد عشق ورزی به ما صدمه می‌زند. ما در جهان محدودیت‌ها قرار داریم و به همین خاطر مسیر عشق، بخش بندی شده است. عشق تقدیری نیز به دو بخش تقسیم شده است. عشق به نزدیکان و نیت خیر به دیگران. البته این مسیر تقدیر است تا روح به درک و شناختی برسد تا پای در مسیر فیض بگذارد. هر روحی در این مسیر تقدیر به مرحله‌ای می‌رسد که مثلاً احساسی به بچه‌دار شدن ندارد و این بدلیل

عدم مسئولیت پذیری یا توان ضعیف مالی نمی‌باشد و فقط بدلیل بی‌علاقگی می‌باشد. این نشان‌دهنده‌ی تغییر در



فلسفه زندگی
با شناسنامه

ششمین عشق را

وضعیت آگاهی آن روح در مسیر تقدیر می باشد و نشان عبور از این سانسکارا می باشد.



اما برسیم به مسیر فیض که کاملاً متفاوت با مسیر تقدیر است. این مسیر، خود فیض و بیداری در فیض و به معنای رهایی از همه چیز است. یعنی ما به وضعیتی جدید می رسیم، یک حالت رهایی، هر چه پیش آید خوش آید. چه در سختی و چه در خوشی. ما از این گردانه‌ی گردان روابط علت و معلول و تاثیرات سانسکارا، وابستگی‌ها، عشق‌های تقدیری، علاقه‌مندی‌های تقدیری و... رها شده‌ایم و عقب نشستیم. در این مرحله کم کم آماده‌ایم که در فیض بیدار شویم که البته این بخش آزمونهای مخصوص به خودش را دارد. شخصی که به فیض رسیده است به نوعی سکوت عمیق درونی دست پیدا می‌کند.

پس از گذر از مراحل اولیه‌ی فیض به وصل پنجم می‌رسیم و در وصل ششم آزمون کوه یاما را می‌گذاریم. بعد از کوه یاما آن عشق یا فیض همه چیز را می‌سوزاند و به سکوت می‌رسیم. البته باید از آزمون سهمگین کوه یاما عبور کنیم و وقتی از این فشار عبور کردیم، در مرحله‌ی بیدار شدن در فیض الهی بسر می‌بریم و آگاهی عظیم الهی که در فیض می‌باشد را بدست می‌آوریم.

اما طبیعت فیض چگونه می‌باشد؟ افرادی به مرحله کوه یاما رسیده‌اند و از آن عبور کرده‌اند. افرادی هم از طریق تقدیری به تجربه‌ی خداشناسی نائل شدند ولی وقتی در مسیر فیض ماندند و نعمت و برکتی که خدا به آن روح داده است را دریافت کردند، مرتکب اشتباهی شدند و خودشان را پیامبر و استاد معرفی کردند و به مردم گفتند که می‌توانم شما را به خدا برسانم. انسانها از فیض تشکیلات، مذهب، دین، فرقه، قدرت و حتی سیاست درست کردند. بنیان گزاران این مکاتب دچار اشتباه بزرگی شدند و حالا چه برسد به پیروانشان.

کسی که در فیض الهی بیدار می‌شود و تجربه‌ی خدا را می‌گذراند، می‌داند که این تجربه چیزی منحصر به فرد برای خودش بوده است، زیرا واقعاً می‌داند که نمی‌تواند آنرا به کسی بیاموزد و بیان کند که به چه شکلی به تجربه‌ی خدا رسیده است و اصلاً خدا چیست. نکته همین جاست که کسی نمی‌تواند به ما بگوید که خدا چیست؟ چنین چیزی محال است ولی متأسفانه این مسئله بارها در این کره‌ی خاکی اتفاق افتاده است.

آنها یک مسئله را فراموش کردند. خدمت کردن به این فیض و قرار دادن خودشان به عنوان نماینده‌ی فیض خدا؛ این اشتباه مهلک آنها بوده است. ما میتوانیم به فیض خدمت کنیم و همچنین فیض را معرفی کنیم ولی نمی‌توانیم خود را نماینده‌ی تام خدا بدانیم. خدا چه احتیاجی به ما دارد؟ در اینجا است که تفاوت یک سفیر روح با این اساتید دروغین مشخص می‌شود.

البته منظور این نیست که بگوییم آنها عمداً این عمل را انجام داده‌اند، خیلی از ایشان شاید کارشان را خالصانه انجام

فصل ششم
باشنامه

شکله عشق را

داده‌اند. این مطلب دلیل بر نیت پلید این افراد نمی‌باشد، بلکه آنها نیز با نیتی خیر آمدند ولی بعد از مدتی، درگیر جهان‌های تحتانی شدند و به این فکر افتادند که چون مردم به نزد ایشان می‌آیند، شایسته‌ی ستایش هستند و جنبه‌ی مقدس دارند و نماینده‌ی خدا هستند و این اشتباه اصلی آنها بوده است.

وقتی شخصی تجربه‌ی خدا را پشت سر می‌گذارد، خدا هیچ دستورالعملی به او نمی‌دهد که برود و کاری را انجام دهد یا بگوید تو نماینده‌ی من هستی و... اگر این دستورها دریافت شد، آن تجربه با یکی از فرمانرواهای طبقات بوده است، زیرا سوگماد نادیدنی است و نمیتواند در حوزه‌ی آگاهی ذهنی کسی توضیح بدهد. حتی کسی که به آنامی لوک رسیده است هیچ درکی از سوگماد ندارد چون چیزی ندیده است، ولی یک فشار عمیق صوتی را تجربه کرده است که مثل یک نبض می‌ماند. ولی بعد از تجربه و بازگشت، ذهن شروع به تجسم بخشیدن به آن می‌کند و اینجا است که اشتباه پیش می‌آید. کسی که در فیض بیدار شده است، قدرت عملکرد بسیار بالایی دارد. یعنی اجازه و آزادی دارد و کارهای زیادی می‌تواند انجام دهد. البته این آزادی را خدا به او داده است ولی این آزادی منحصر به شخص خودش است.



استادانِ اک، آزادی بخش و نجات دهنده‌ی کسی نیستند. یک سفیر روح هیچ کسی را نجات نمی‌دهد ولی درس آزادگی و نجات دادن را به ما می‌دهد تا ما خودمان بتوانیم نجات پیدا کنیم. ما از طریق درس‌های این اساتید راه خودمان را پیدا می‌کنیم ولی راهی که هر شخصی می‌رود متفاوت با دیگری می‌باشد. هر سفیر روحی که آمده تنها بخشی از حقیقت را گفته است. تمامیت خدا را هیچ کس نمی‌تواند بگوید. زیرا سوگماد فیض کامل، فیض مطلق، هستیت، حضور مطلق و عشق مطلق است. چه کسی می‌تواند در این مورد صحبت کند و کدام ذهن می‌تواند گنجایش آن را داشته باشد؟ وقتی این قدرت عمل، آزادی و جیوان موکتی به این روح اهدا می‌شود، توانایی‌های روح بالا می‌رود و آن روح همه کار می‌تواند بکند حتی می‌داند که خداوند نسبت به کارماهایی که به وجود می‌آورد، اینقدر این موج در وجودش قوی هست که هیچ تأثیری در روند آگاهی‌اش ندارد. حتی به کارماهایش هم اهمیت نمی‌دهد. اینجاست که بعضی‌ها اشتباه کردند و زمانی که این قدرت را بدست آوردند، کارهای بزرگی انجام دادند ولی زمانی که جنبه‌ی تقدس، ستایش و افتخار به آنها داده شد و حالت قدسی پیدا کردند، نتوانستند عقب نشینی کنند و نتوانستند در وضعیت پراتیاهارا قرار بگیرند، در آن موقع بود که سقوط کردند و این سقوط از مرحله‌ی فیض بود. بنابراین بیداری در فیض یک نعمت و لطف است. این فیض فقط برای دریافت کننده آن است. خداوند به او لطف و برکت داده و به تجربه‌ی خدا نائل شده است. حال این روح می‌تواند مسیر خدمت را در

پیش بگیرد یا خیر، برای سوگماد فرقی نمی‌کند. ولی اگر خدمت را پیشه کرد نباید خود را نماینده تام اختیار خدا بداند و خود را استاد یا یا پیغمبری بداند که از جانب او آمده است. هزاران استادِ اک پای

شکله عشق را

در این طبقه‌ی فیزیکی نهاده‌اند ولی هیچ کس آنها را نمی‌شناسد، اما چرا؟ چون آنها به این مرحله رسیده‌اند و این آگاهی را دارند. آنها در مناطق مختلف و در سکوت کار می‌کنند ولی ادعای استاد حق در قید حیات و رهبر معنوی و... ندارند.

رهبران مذهبی یهود، اسلام و مسیح این اشتباه را انجام می‌دهند ولی این زنگار است که در این طبقه‌ی فیزیکی اتفاق افتاده است. حال این سؤال پیش می‌آید که اینها چگونه به این وضعیت می‌رسند و چرا همچنین اتفاقی می‌افتد؟ چون آنها هم روح هستند و اشتباه می‌کنند.

ما باید عشق را بدون چشم داشت، بدون انتظار دریافتی برای خود و بدون واسطه قرار دادن خود، انتقال بدهیم، یک خدمت خالصانه. باید مجرا باشیم نه پیغمبر یا استاد. در کتاب سونامی خدا این مطلب کاملاً توضیح داده شده است که فیض یک مسیر فردی و مختص به خود شخص است. آگاهی‌اش فقط متعلق به آن شخص است و شخص باید امانت دار آن باشد. آن هر وقت بخواهد می‌گیرد و هر وقت بخواهد می‌دهد. چیزی نیست که متعلق به من و شما باشد. چراکه فیض صدای بی پایان خداوند است. این موج در وجود همه‌ی ما وجود دارد.

کسی که در آگاهی فیض، بیدار می‌شود، این عشق به حدی عظیم است و اصلاً نمی‌تواند آنرا معامله کند. شیرین است. ولی فرد باید بتواند در این شیرینی و این عظمتش پخته بشود تا مآلاً سفیر روح شود.

در کتاب سونامی خدا گفته شده است که تجربه‌ی خدا برای نویسنده، حدود دو ساعت طول کشیده است، ولی سالها طول می‌کشد که این عشق و این عظمت، این صدا که در او بیدار شده، هضم گردد.

سالها طول می‌کشد که در روح در آن پخته شود و آن موقع است که شخص سفیر روح می‌شود. برای همین است که هر کسی که تجربه‌ی خدا را داشت، سفیر روح نشده است.

این عشق به حدی عظیم است که با هیچ چیزی نمی‌توان، معامله اش کرد. تصورش هم به ذهن نمی‌آید که

می‌خواهید با این چکار کنید و همین سؤال است که روح را وارد خدمت می‌کند. نمی‌توان خدمت نکرد و انتقالش نداد، چرا که طبیعتش به این صورت است. بعد فکر می‌کنی وقتی آنرا تخلیه می‌کنی، آرام می‌شوی. به دیگران یاد می‌دهی و همین موقع است که دوباره ده برابرش می‌آید و این را پایانی نیست. این بیداریست. قابل گفتن و شرح دادن نیست. نمی‌توان گفت که فیض چیست؟ مگر اینکه شخص خودش آنرا تجربه کند.

یک رهایی کامل، آزادی کامل، ابدیت کامل، سکوت مطلق و یک عشق عظیم فراتر از شیرینی، لذت و هر چیزی که تا حالا در زندگی تجربه کرده‌ایم. یک خالیای وسیع، نبض عمیق و قدرتی بی پایان است. قدرتی که تخریب نمی‌کند و گسترشمان می‌دهد ولی کنترل نمی‌کند و قدرتی که به ما آزادی می‌دهد. این صدای دهنونامیک خدا است، این عشق سوزان خدا و عشق الهی است.

باشگاه
بزرگ

برگشتن

صفحه ۲۴





من مربی یوگای بیماران ام اس هستم. در هفته‌ای بودیم که سه روز آخرش تعطیلی بود، مربی ارشد ما برای شرکت در کارگاه به تهران رفته بود. (معمولا پیامد این کارگاه‌ها، ارایه تمرینات جدید برای مربیان می‌باشد)



از اونجایی که بدلیل تعطیلی چند نفر از مربیان هم از قبل به سفر رفته بودند، شب ساعت ۸:۳۰ با یک تماس تلفنی از من خواسته شد تا صبح روز بعد علاوه بر کلاس خودم کلاس دیگری هم بر عهده بگیرم. اونشب با آقای الماسی کارگاه داشتیم و من مشغول کارهای خونه بودم تا سر ساعت در کارگاه حاضر باشم. برای کلاس خودم با توجه به شناختی که از کارآموزان داشتم آماده بودم، چون می‌دونستم تمرینات باید در حد توانایی جسمی آنها داده بشه ولی برای یک کلاس جدید باید حداقل حدود یک ساعت وقت بگذاریم و تمریناتی را برایشان طراحی کنیم.

تا شروع کارگاه دو ساعت وقت داشتم، باید شام رو برای خانواده حاضر می‌کردم و طراحی تمرین رو هم انجام می‌دادم. خلاصه عصبی شدم چون می‌باید لاقبل بعدازظهر اون روز به من اطلاع می‌دادند و حافظه ام هم قفل کرده بود.

شروع کردم به هیو گفتن. معمولا زمان عصبی شدن و استرس داشتن ذکر هیو رو می‌گم که به من آرامش میده و ذهنم رو متمرکز کردم روی تمرینات. بعد از یک ربع ناگهان همه تمرینات شروع کردند به رژه رفتن جلوی چشمم، من به وجد اومدم و فقط از بین تمرینها انتخاب می‌کردم.

مثل یه صفحه تلویزیون بود ظرف ده دقیقه توانستم یک برنامه تمرینی طراحی کنم. همچنین این طراحی جدید بود و من و هیچ کدوم از مربیان هم قبلاً نداشتیم. احساس سبکی کردم از اینکه ظرف نیم ساعت کارم انجام شد و هم شگفت زده بودم. کلاس فردا به خوبی پیش رفت و کارآموزان هم رضایت



خودشون رو با تشکر اعلام کردند. قسمت جالب داستان من این بود که بعد از چند روز که مربی ارشد ما برگشت و تمرینات جدید را با طراحی جدیدی را که برای ما سوغات آورده بود، اونها دقیقا همون تمریناتی بود که به من ارائه شده بود.

از این بابت تا ۲۴ ساعت در شوک بودم. درسی که گرفتم این بود که خیلی وقتها، زندگی برطبق میل و سلیقه و برنامه ریزی‌های ما پیش نمی‌رود و دقیقه نود یک دفعه همه چیز تغییر می‌کند. برای من همیشه اینطور بود.

قبل از آشنایی با ایک همیشه ناراضی بودم، انگار توقع داشتم از قبل به من اعلام بشه.

ولی در این مسیر که قرار گرفتم کم کم آموختم باید هر لحظه آماده باشم و پذیرش داشته باشم، برای تغییرات و شرایط جدید (چه خوب و چه بد) عشق باشم

صفحه ۲۵

باشگاه ورزشکاران

تجربیات



کالی

بشر در طول تاریخ دیرپای خود همیشه اندیشه‌های دینی داشته و در این نظام فکری پرستش مادر- خدا نقشی عمده ایفا می‌کرده است. چنین بنظر می‌رسد که پرستش مادر- خدایان از آسیای غربی، دشت‌های روسیه‌ی جنوبی و دره‌ی دن آغاز شده است. سپس با مهاجرت اقوام آسیایی به اروپای مرکزی و شرقی، به آنجا نفوذ کرده است. شواهد گوناگون و تندیس‌های فراوانی که از سراسر اروپا، آسیا و پاره‌ای از نقاط آفریقا به دست آمده است حاکی از آن است که سنت پرستش مادر- خدایان کهن ترین سنت مذهبی بین اقوام گوناگون در جهان کهن بوده است.

این تندیس‌ها معمولا مادر- خدایان را عریان، با سینه و شکم بزرگ نشان می‌دهند، که اشاره ای روشن به مهمترین وظیفه‌ی آنها، یعنی باروری دارد. این ایزد بانوان غالباً سینه‌های خود را به نشانه‌ی ایثار مائده‌ی آسمانی در دست دارند. مادر- خدایان، یا به عبارتی الهه‌ی زن از گذشته تا کنون اسم‌های متعددی به خود گرفته است و به شیوه‌های مختلف و با ساختن مجسمه‌های متنوعی که خود نمایانگر الهه‌های بخصوص بوده است، مورد پرستش واقع شده است.

اکنون ما در این مقاله به بحث کالی(الهه‌ی زن) و انواع شیوه‌های مختلف پرستش او در طی ادوار تاریخ بشر می‌پردازیم.

در هندویسیسم، تثلیثی از خدایان وجود دارد که شامل برهما، ویشنو و شیوا می‌شود. این سه ایزد نماینده سه جریان اصلی حیات می‌باشند که عبارتست از آفریدن، دوام و حفظ، انحلال و نابودی. به عبارتی برهما



می‌آفریند، ویشنو نگه می‌دارد و شیوا آنرا نابود می‌کند تا دوباره بازآفرینی گردد. مقام شاکتی در تعلق همزاد مونث براهم است که شعبه‌ای فرعی از جریان آفرینش است. کالی همسر شیوا است اما در سمتی کار می‌کند که شاکتی باید باشد.

کالی به معنای الهه‌ی زن بوده و او اصل منفی در کالبد مؤنث است. استاد ریبازار در کتاب سرزمین‌های دور از کالی به عنوان نیروی منفی یاد می‌کند، به گونه‌ای که او می‌تواند خرابی به بار آورد. او آفریننده، ویران کننده، منهدم کننده و متمدن کننده است. به عبارتی با نابودی موجبات بازآفرینی را بوجود می‌آورد، پس کالی منهدم کننده و بارور کننده حیات است. او در واقع شکلی از پرستش است. تمام ادیان و مذاهب، یک الهه‌ی مادر دارند که اصل مؤنث کیهان است، و این اصل به صراحت متضاد مذکر است. او ماهامای به معنای مادر کبیر و مادر هند می‌باشد.

معنای لغوی کالی، آهن می‌باشد و نمود یوگای فعلی (کالی یوگا) می‌باشد. تندیس این ایزدبانو از آهن ساخته شده و به رنگ سیاه است. او دارای چند دست می‌باشد. دهانش باز و موهایش پریشان است. بازوانش مزین به سر غولهایی است که به بردگی درآورده است. تسبیحی از جمجمه‌ها به دور گردنش بسته است و گلوگاهش خون آلود است. گوشواره‌هایش جسد انسان است و دو جسد در هر دستش دارد. این مجسمه خونخوار نمودی از مادر زمین و مادر هند است. فرقه‌های بی‌شماری در هند به پرستش کالی

می‌پردازند که برخی از آنان افراطی می‌باشند و تا چندی پیش، خون انسان را بعنوان پیش کشی نزد این مجسمه می‌گذاشتند زیرا کالی تشنه‌ی خون می‌باشد.

فصلنامه
بزرگ



کالی

کالی در اشکال متعددی در فرهنگ هندو و سایر ملل معرفی شده است که به چند نمونه از آن می‌پردازیم:



در هند خدایانوی لاکشمی (الهه‌ی ثروت و خوشبختی) وجود دارد. لاکشمی ایزد بانوی توانگری و پیروزبختی است. لاکشمی را به سان زنی که بر روی گل نیلوفر آبی ایستاده است، تصویر کرده‌اند. او ایزدبانوی ثروت است. پول، غله، گله، زمین، طلا و نقره از عطایای اوست. در متون هندو گفته شده هر جا که سلطنت و ثروت و شهرت و شوکت باشد، فیض لاکشمی در آنجا حاضر است و لاکشمی نیز در آنجا حضور و سکونت داشته است.

دورگا (خدایانوی شجاعت و شادی) شکلی از کالی است که در هند مورد پرستش واقع میشود. دورگا (Durga) خدایانوی شجاعت است و شجاعت را در زمین گسترانیده است. هر کسی در انجام کاری شک داشته باشد و یا شجاعت لازم را برای انجام کاری نداشته باشد به درگاه دورگا دعا می‌کند. گاهی او را الهه شادی نیز می‌نامند.

سرسوتی (خدایانوی علم و دانش و هنر) در وداها می‌باشد. سرسوتی خدایانوی آب و رودی است که با همین نام است. این رود از هیمالیا و سرزمین کهن آریا به جانب غرب سرارزیر می‌شود. در هندوئیسم سرسوتی الهه علم و دانش و همسر برهما است و همسر برهما دارای قدرت هستی بخش همه چیزهائی است که برهما به خلق آنان می‌اندیشد. او خدایانوی هنرهای خلاق و به ویژه شعر و موسیقی، فراگیری و علم است. سرسوتی دارای سرشستی مغرور و ستیزه جو است.

داکشایانی یا ساتی، ایزدبانوی نیکبختی در زناشویی در آئین هندو است. زنان هندو وی را نماز برده و از وی طول عمر شوهرانشان را طلب می‌کنند. واژه ساتی برای هر زن بیوه یا زن پاکدامن و نیز برای اشاره به آئین خودسوزی زنان هندو به کار می‌رود که بر جسد همسر متوفی خود می‌خوابند تا با آن سوزانیده شوند.

پارواتی، اوما، گاندی، گائوری و آنپورا از تجلیات دیگر کالی در هندوئیسم می‌باشد. در اسطوره‌های چینی دو نماد به نامهای یانگ و یین است که کاملاً در تضاد هم می‌باشند و این به روشنی نمایان است. به عقیده‌ی چینی‌ها یین و یانگ تمام اشکال و خصوصیت‌های موجود در جهان هستی را شامل هستند. یانگ مذکر و یین اصل مؤنث است. یانگ و یین نشان دهنده‌ی قطب‌های مخالف و تضادهای جهان هستند، البته این بدان معنا نیست که یانگ و یین بد است، بلکه این دو مانند شب و روز یا زمستان و تابستان بخشی از چرخه‌ی هستی هستند. در حکمت چینی‌ها باید ریزترین عنصر نیز در یین و یانگ مساوی باشد وگرنه تعادل به هم می‌خورد. چینیان معتقدند در روان هر آدمی یک تجلی از جنس مخالف وجود دارد، یعنی در درون هر مرد یک تجلی زنانه است و بالعکس.

باشگاه
بزرگ



کالی

در فرهنگ روم باستان الهه‌ی سرس (خدایانوی کهن لاتین) وجود دارد. سرس در اساطیر روم باستان الهه‌ی کشاورزی، رستن، زراعت غلات و نباتات است و از سوی الهه‌ی باروری و روابط مادرانه نیز به شمار می‌رود.

هستی، ایزد بانوی خانواده، نگهبان و خدای آتش، در زمره‌ی نخستین ایزد بانوانی یونانی به شمار می‌رود. یونانیان قربانی خویش را به او نثار می‌کردند. ماه و خورشید، مظاهر مقدس این خدایانو بودند. سه مرحله‌ی ماه (ماه نو، قرص کامل و هلال آخر) نماد سه دوره‌ی زندگی این مادر-خدا (دوشیزه، بانو و زن سالخورده) به شمار می‌رفته است.

ایشتار نام یکی از الهه‌های آشوری است. ایشتار (عشتار) همتای اینانای سومری‌ها و مرتبط با الهه سامیان شمال غربی یعنی الهه عشتروت است. آنونیت، استارته و آتارسامین نام‌های دیگری برای ایشتار هستند. در اسطوره‌ها او را ایزدبانوی نشاط و عشق می‌دانند. در اساطیر بابلی ایشتار یا اشتر خدای عشق و باروری نیز هست.

آفرودیت یا آفرودیته یا آفرودیتا، که در اساطیر یونانی ملقب به الهه‌ی عشق، زیبایی و شور جنسی بوده است. معادل رومی این الهه «ونوس» بوده است. آفرودیت جزو دوازده ایزد المپیا می‌باشد و گفته شده که او بخشایشگر زیبایی و جذب کننده جنسی بوده که بیشتر اوقات به صورت چهره‌ای با لبخند شیرین یا تمسخر آمیز ترسیم شده است. منبع دین او خارجی بوده و از جانب خاورمیانه یعنی از طرف قبرس و کوئرا وارد یونان شده است.



ایزیس، الهه‌ی طبیعت، باززایی، ازدواج، تجسم ماهیت سحر و جادو و یکی از محبوب‌ترین الهه‌های مصر باستان به شمار می‌رود. او خواهر و همسر اوزیریس بود و از او صاحب فرزندی به نام حوروس گشت. در افسانه‌ی ایزیریس او به دنبال جسد همسر خود، که توسط برادرش سیت کشته شده بود می‌گشت. به گفته‌ی پلوتارک، ایزیس به معنی دانش است. ایسیس یا ایزیس به صورت یک زن با یک دیسک خورشید شکل در بین شاخهای گاوی بر روی سرش مجسم می‌شود.

عرب‌ها، سه بت لات، منات و عزی را بنات‌الله الثلاثة یعنی سه دختر الهی نامیدند و آن سه را شفیعان خود نزد خدا می‌دانستند. قبیله قریش برای پرستش عزی، در حراض، پرستشگاهی مانند کعبه ساخته بودند، که به آن سقام می‌گفتند. در قرآن، نام عزی در کنار دو بت مهم دیگر عرب، آمده است. و بر طبق روایات خالد پسر ولید، به دستور محمد، این بت را شکست.

در مسیحیت مادر باکره (مریم مقدس) و در اسلام شیعه (فاطمه) نیز از این اصل مجزا نیستند. البته فرهنگ غرب مجسمه‌ی سیاه و خونریز کالی را نمی‌پسندید، بنابراین آنرا به شکل مادری سفید روی و سفید پوش مزین نمودند و در مسیحیت گنجانده و به پرستش آن پرداختند.



بانوی ما فاطیما عنوانی می‌باشد که مدعیان مشاهده حضرت مریم می‌باشد. این ادعا مربوط به سال ۱۹۱۷ است. سه کودک روستایی در آن سال ادعا کردند که حضرت مریم در دشتی در بیرون شهر فاطیما در



کالی

پرتغال بر آنها ظاهر شد. نام «بانوی تسبیح» یا «بانوی فاطیما» نیز برای اشاره به آن بانو استفاده می‌شود. از آن به بعد هر ساله هزاران نفر به شهر کوچک فاطیما برای زیارت و بازدید می‌روند.

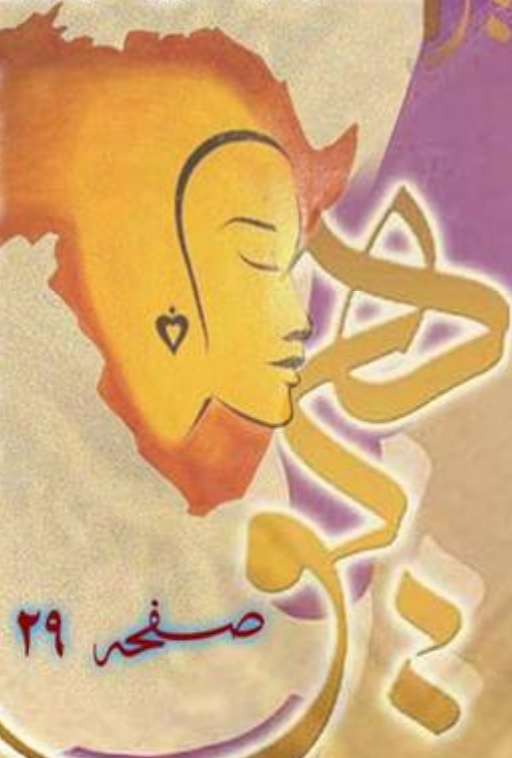
جنس مؤنث یا به عبارتی زن اغلب می‌خواهند ضمن حفظ مزایای گذشته، هر گونه امتیازات جدیدی را بدست آورند. قدرت کالی بر جهان دولت‌های امروز هم همچنان حاکم است و دست به عمل می‌زند و سعی دارد با نوعی جنیست‌گرایی، بر خود اعتبار بخشد و خود را در بالاترین سمت‌ها قرار دهد. در جهان امروز زنان جنبش‌ها و نهضت‌هایی نظیر فمینیسم که هم یک تعهد روشن فکرا نه و هم یک جنبش سیاسی



است رواج یافته است. این جنبش خواستار حفظ شان و حقوق زنان و برابری کامل با مردان و پایان دادن به جنسیت‌گرایی در تمام اشکال آن است. فمینیست یا جنسیت‌گرایی در واقع نوعی اعتراض به مرد سالاری است.

فمینیست‌ها خود انواع مختلفی دارند، اختلاف نظر فمینیسم‌ها شامل مواردی مانند: جنسیت‌گرایی چه اشکالی دارد؟ دقیقا چه کاری باید درباره‌ی این جنس‌گرایی‌ها انجام شود؟ و... می‌باشد. نوعی از فمینیست‌ها، فمینیست رادیکالی است که یک دیدگاه به نسبت متفاوتی ابداع کرده‌اند که تبیین زیست‌شناسی را رد می‌کنند. بر این اساس زاییدن فرایندی زیستی نیست بلکه ساختاری اجتماعی تاریخی است. (تولید اجباری) آنان معتقدند که این زایمان است که برنامه‌ریزی می‌شود و این زنان هستند که برای زایمان به تبعیت از برنامه‌ریزی اجتماعی وادار می‌شوند. همچنین مقوله‌ی زن نه یک مقوله‌ی زیست‌شناختی ثابت، بلکه مقوله‌ای سیاسی و اقتصادی است و آنچه ضرورت دارد از بین بردن خود تمایز جنسی است.

سخن آخر اینکه همگان دوست دارند از کشور خود با نام مادر نام ببرند و آنرا مقدس بشمارند. کالی نیز از این روش وارد شده است و سعی کرده است که از شیوه‌های متفاوتی نظیر پرستش و جنسیت‌گرایی (فمینیست) و... خود را در جایگاه رفیعی قرار دهد و بیش از پیش امتیازات بالاتری را برای خود بدست آورد. البته این موضوع را در اعصار و فرهنگ‌های مختلف و به روش‌های گوناگون انجام داده است. او در عصر حاضر نیز با پرچم روشنفکری و بصورت فمینیست، قدرتمندتر از قبل ظاهر شده است. بنابر تعالیم استاد ریبازارتارز، شناخت این الهه برای شبدهای یک واجب می‌باشد. البته جنسیت‌گرایی جایگاهی در نزد پیروان یک ندارد و جنسیت‌گرایان شایسته‌ی ورود به اقلیم پراتیاهارا نمی‌باشند.



برکت باشد
فستادگار
استادگار

کینوا؛ خاویار گیاهی

دانه‌های این گیاه باستانی، به دلیل هضم راحت و کالری کم در دهه‌های اخیر جایگزین سالم تری برای گندم و برنج شده است و به سفره‌ی غذایی ایرانیان نیز راه یافته است. در دوران قدیم کینوا را مادر همه غلات می‌دانستند و معتقد بودند که دانه‌ای مقدس است. برنج اینکا و خاویار گیاهی از جمله نام‌های دیگر این دانه‌ها است.

کینوا (Quinoa) گیاهی است که به خاطر دانه‌های خوراکی‌اش کاشته می‌شود. جزو غلات نیست و به خانواده اسفناج شباهت دارد. محل اولیه رشد این گیاه در آمریکای جنوبی می‌باشد. کینوا گیاه بومی کوه‌های آند در بولیوی، شیلی و پرو است. این گیاه مقاوم به شرایط کم آبی و شوری است. میزان برداشت آن در هکتار با توجه به شرایط کشت، دو تا شش تن می‌باشد.



پروتئین، منیزیم، منگنز، روی، پتاسیم، آهن، کلسیم، فسفر، ویتامین‌های گروه ب، ویتامین ای و آنتی‌اکسیدان‌ها از جمله موادی هستند که به وفور در دانه‌های این گیاه وجود دارند. کینوا یکی از معدود گیاهان خوراکی است که همه‌ی نه آمینو اسید ضروری بدن را دارد و به همین دلیل منبعی غنی از پروتئین محسوب می‌گردد.

یک پیمانه کینوا ۲۲ کالری، ۳۹ گرم کربوهیدرات، ۴ گرم اسید چرب و مقدار کمی هم اسید چرب امگا ۳ دارد.

کینوا حاوی آنتی‌اکسیدان‌های گیاهی به نام فلاونوئید است که مزایای بسیاری برای سلامتی انسان دارند. کامپفرول و کوئرستین دو نوع از این فلاونوئیدها با خواص ضد التهابی، ضد ویروسی، ضد سرطانی و ضد افسردگی هستند که در این گیاه وجود دارند. این مولکول‌ها با رادیکال‌های آزاد مضر، در بدن مقابله می‌کنند و می‌توانند خطر ابتلا به سرطان را کاهش دهند.

کینوا بیشتر از دانه‌های غلات فیبر دارد. زمانی که فیبر زیادی از طریق مواد خوراکی وارد دستگاه گوارش می‌شود، به راحتی در جریان حرکتی این سیستم قرار می‌گیرد و در حین عبور، مواد سمی را با خود از بدن دفع می‌کند. فیبر همچنین به اسیدهای کبد متصل می‌شود و می‌تواند باعث کاهش کلسترول بد خون شود. از آنجایی که این گیاه کلسترول ندارد، فیبر موجود در آن کبد را وادار می‌کند تا از کلسترول ذخیره شده در بدن استفاده کند. فیبر غیر محلول در کینوا می‌تواند آب را جذب کند، حجیم شود و عملکرد و حرکت روده‌ها را ساده‌تر کند. کینوا به این طریق مشکل یبوست را برطرف می‌کند. همچنین فیبر بالای این گیاه از سرطان روده جلوگیری



فست‌فودز
باشنامه

کینوا؛ خوارک گیاهی

می‌کند البته به دلیل فیبر بالا، مصرف زیاد آن به کسانی که ناراحتی گوارش دارند، توصیه نمی‌گردد. از مهم‌ترین فواید کینوا می‌توان به این اشاره داشت که این گیاه گلوتن ندارد و به همین دلیل به افرادی که به دنبال غذاهای بدون گلوتن هستند، پیشنهاد می‌شود. گلوتن نام پروتئینی است که در گندم، جو و چاودار یافت می‌شود و برخی از افراد به آن حساسیت دارند. پروتئین بالا و کالری کم باعث شده است این گیاه در بین ورزشکاران ارزش زیادی پیدا کند. یکی از مهم‌ترین خواص دانه کینوا این است که می‌تواند انرژی مورد نیاز بدن را هم تأمین کند. شاخص گلوکز کینوا ۵۲ است که کم محسوب می‌شود و بر اساس مطالعات کینوا می‌تواند در کنترل قند خون بالا هم مؤثر باشد و به همین دلیل برای افراد دیابتی مناسب است، البته این ماده خوراکی برای رژیم غذایی با کربوهیدرات کم توصیه نمی‌شود.

در سال ۱۳۸۷ کشت این گیاه در ایران آغاز گردید، البته اولین تجربه موفقیت آمیز نبود. در سال ۲۰۱۳ که سال کینوا نامگذاری شده بود، فائو (سازمان خواربار و کشاورزی سازمان ملل متحد) برخی انواع این گیاه را به هشت کشور منتقل کرد. ایران یکی از این کشورها بود که تجربه ی کاشت موفق را داشت. در حال حاضر در ایران تلاش می‌شود، این گیاه در مناطق شور، کاشت گردد و برای افزایش عملکرد کاشت، بکار گرفته شده است. این دانه ها امروزه به سوپرمارکتها در ایران نیز راه یافته است، البته قیمت آن کمی بالاتر از برنج و حبوبات میباشد.



از برگ‌های جوان آن به عنوان سبزی تازه یا به صورت پخته در ترکیب غذایی مانند، خوراک سبزیجات، کوکو و آش میتوان استفاده نمود. ولی محصول اصلی این گیاه، دانه ی آن است. دانه‌های کینوا در رنگ های سفید، قرمز و سیاه وجود دارد. کینوای سفید که کمی به زرد متمایل است را به نام کینوا طلایی هم می‌شناسند. این دانه‌ها ظریفتر و سبکتر از بقیه رنگ‌ها هستند و بعد از پخت نرمتر می‌شوند. دانه‌های کینوا تا حدودی مانند برنج پخته می‌شوند. کافی است یک پیمانه از آنها را با دو برابر آب درون قابلمه بریزید و به مدت ۱۵ دقیقه روی شعله ملایم قرار دهید تا آب آن تمام شود و غذا آماده است. حتی می‌توان آنرا مانند برنج دم کرد یا با برنج مخلوط و دم کرد. می‌توان از روغن زیتون، آب لیمو یا نارنج و ادویه هم برای طعم بهتر استفاده کنید. همچنین می‌توانید برای بهتر شدن طعم کینوا به جای آب ساده، از آب مرغ یا گوشت استفاده کرد. برای آن که دانه ی کینوا بافت خود را از دست ندهد و له نشود، می‌توان حجم معین آب را در چند مرحله به قابلمه اضافه کرد. علاوه بر این می‌توانید از این گیاه در تهیه سالاد، کتلت، برگر، سوپ، نودل، پاستا، نان و دیگر غذاها هم استفاده کنید.

مسنر از این خانه به در مرزوم
 منم و این صحنم و باقر غم
 حنا کی سحر رویه اش آوردند
 امر دو دیده ز نظر دورم کنم
 بخت مسنر زیر زبر کرد شر
 خانه چرخ وز منیر تاریک است
 گر چه خورشید ملا تیغ زند
 بس بوجوش شمس تاج و کمر
 کم کنم خویش در اوصاف ملک
 عشق او خوشبهر و مسنر موسی
 زان شب بر خولاند یکی نور ملا
 چون شهر خوش بکشم آب حیات

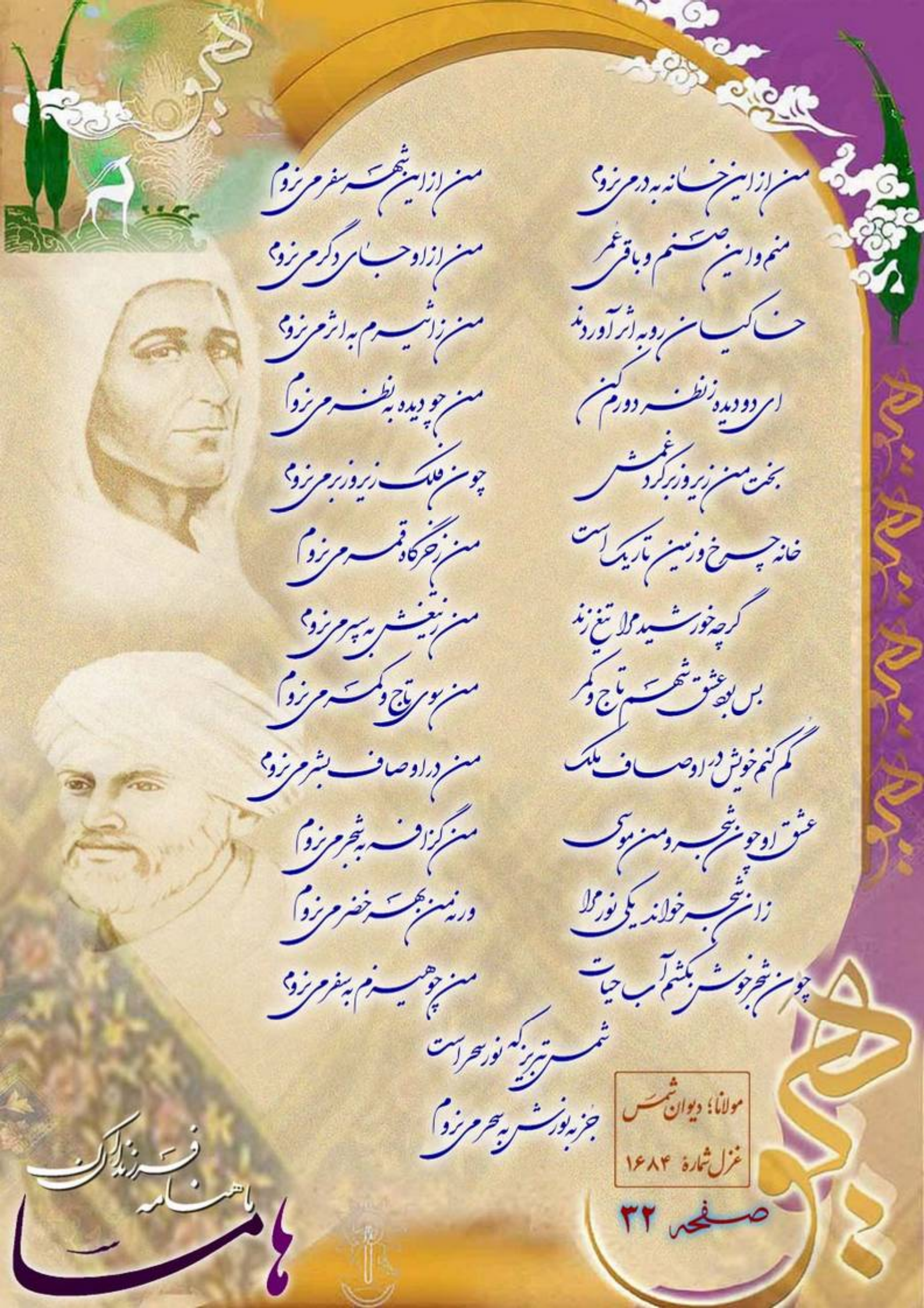
مسنر از این شمس سفر مرزوم
 مسنر از اوج با سر دگر مرزوم
 مسنر ز آینه م به اثر مرزوم
 مسنر چو دیده به نظر مرزوم
 چون خلک زیر زبر مرزوم
 مسنر ز خاکه قمر مرزوم
 مسنر ز غش بر به سپهر مرزوم
 مسنر بورتاج و کمر مرزوم
 مسنر در اوصاف بشر مرزوم
 مسنر کز افس به شهر مرزوم
 در نه مسنر بخت خضر مرزوم
 مسنر چو میسم به سفر مرزوم

شمس تبریز که نور سحر است
 جز به نورش به شهر مرزوم

مولانا؛ دیوان شمس
 غزل شماره ۱۶۸۴

صفحه ۳۲

فتنه ز یادگار
 با سینه نامه



مطالب این شماره‌ی نشریه برگرفته از : مقاله‌ها و ست‌سنگ‌های آقای کمال الماسی، مهدیس و آراهاتای مجموعه‌ی فرزندانِ اک، تجارب فرزندان، کتاب‌های اک، سایت‌های ویکی‌پدیا و خبری است که این مطالب توسط تیم نشریه جمع‌آوری، ویرایش و به مقاله بدل گشته است .

افزون بر آن، مقاله‌های مستقلی هم بر مبنای تحقیقات فرزندانِ اک و توسط ایشان تهیه شده است.

در صورتیکه که مایل هستید تجارب شما هم در شماره‌های بعدی نشر گردد، تجارب ارزشمند خود را به کاربری زیر در پیام‌رسان تلگرام ارسال بفرمایید. چنانچه شعریا مقاله‌ای مرتبط با اک و یا مرتبط با مطالب نشریه، توسط شما تهیه شده است و مایل به انتشار آن در نشریه هستید، می‌توانید آنها را به همین کاربری ارسال فرمایید.

همچنین می‌توانید نظرات و انتقادات خود را با ما از طریق همین کاربری مطرح بفرمایید یا برای آشنایی بیشتر با اک ، لینک گروه خودشناسی را از این کاربری دریافت نمایید .

@ Hamyare_Rasa۱

به نامِ اک

تمامی حقوق معنوی و مادی آثار فرزندانِ اک اعم از ترجمه کتاب سخنرانی و کتاب نوشته شده، مقالات، ست سنگ‌ها و کارگاه‌ها متعلق به اک و موسسه فرزندانِ اک از جمله کتاب‌های نوشته شده توسط بنیان گذار موسسه فرزندانِ اک، متعلق به فرزندانِ اک است. بنابراین هر نوع استفاده از این آثار بدون هماهنگی با تیم مدیریت موسسه فرزندانِ اک تخلف معنوی محسوب شده و پی‌گیری خواهد شد. برکت باشد.



نویسنده و محقق
کمال الماسی جاف
۱۳ مارس ۲۰۱۹